

سؤال : آقای شاکری من جمله خودتان را میخوانم شما گفتید که جبهه ملی حامل یک پیام اجتماعی و سیاسی بسیار بارز شی بود که هنوز هم اعتبار خودش را ازدست نداده. این پیام اجتماعی و سیاسی مهم را در یکی دو جمله شما چطور خلاصه میکنید؟

آقای شاکری : من فکر میکنم بعد از سالهای دراز تجربه در راه هدفهای جبهه ملی و هدفهای مصدق ، باین نتیجه رسیدم' با تفکر درباره سرنوشت ایران، باین نتیجه رسیدم که ، آنچه که در باره علت سقوط ایران از مقام یک قدرت بزرگ در جهان و منطقه ، قدرت فرهنگی لااقل مهم تاریخ گذشته ، بهیک مقام یک قدرت کوچک ، کوچک جهان ، بما گفته بودند همیشه ، یعنی گفته بودند علت این "پروسه" انحطاط و سقوط ، پیشرفت‌های علمی ، فنی ، صنعتی ، اقتصادی و نظامی غرب بوده ، نظریه نادرست و اگر نگوئیم نادرست ، نظریه بسیار ناقصی است . و سرانجام باین نتیجه رسیدم که ، در واقع علت العلل تفوق غرب بر دنیا ، و برما و انحطاط خودما ، قبل از اینکه این عوامل باشد ، عامل دموکراسی بوده ، عامل دموکراسی یعنی مشارکت عامه مردم بطور مستمر در سرنوشت جامعه وکشورشان ، تجربه من ، آشناشی من با زندگی مردم غرب از نزدیک بمن نشان داده که این مشارکت تاچه حد این مردم را همیشه برای مقابله با هر مشکل داخلی و خارجی ، آمده تراز مردمی میکند که هیچگاه این مسائلی را که تهدیدشان میکند نمیشناسند . بموضع برای آنها آمده و وزیده نمیشوند ، بموضع بر سر آنها بحث و تحقیق نمیکنند ، و برای مقابله با آنها آمده و وزیده نمیشوند . بعبارت دیگر کشور ما باتمام برتری‌ها فرهنگی که نسبت به بسیاری شاید بخشایی دیگر دنیا داشته ، و اگر نگوئیم برتری ، لااقل باید بگوئیم باتمام خدمتها که بفرهنگ دنیا کرده بوده ، از آنجائی که معمولاً سرنوشت‌ش را ، یا سرنوشت‌ش را در سطح کلی بعنوان یک ملت و یک کشور ، عده معدودی غالباً در راس آنها یکنفر تعیین میکرده ، در تاریخ خودشان بارها در برابر وقایع وحوادث غیر قابل پیش‌بینی وغیر متربقه ، غافلگیر شدند و آمده نشده بودند . وقتی تاریخ پیدایش دموکراسی را در غرب ، باتاریخ برتری و غلبه غرب بر دنیا معاصر و برکشور خودمان ، مقایسه میکنیم می‌بینیم این دو تاریخ در واقع با هم منطبق و کاملاً موازی هستند . خوب این درباره سرنوشت ایران ، اگر درست باشد این استنباط ، آنوقت باید بگوئیم استنباط کوچکی نیست . بعد از اینجا برمیگردیم به مسئله جبهه ملی ، و دکتر مصدق ، می‌بینیم که دکتر مصدق وجبهه ملی ، که یک حزب نبوده بلکه مجموعه‌ای بوده از احزاب و گروهها و دسته‌جات و اصناف و شخصیت‌ها و مطبوعات بود که در واقع حامل پیام وایده آل انقلاب مشروطه ایران بودند ، می‌بینیم اینها کسانی بودند که مسئله دموکراسی را در ایران ، بعنوان مسئله اصلی انتخاب کرده بودند و برای استقرار دموکراسی مبارزه

میکردند . اگر بگوئیم برای استقرار دموکراسی به تنهاشی مبارزه میکردند ، شاید گفتن آن کامل نباشد برای اینکه در همان حال گفتم قبلاً "برای استقلال سیاسی و اقتصادی در برابر قدرت‌های خارجی بزرگ مبارزه میکردند ، و در واقع این دوامر از هم جدا نبود و شاید دو امر هم نبوده . چون با تمام اینکه در سنت قدیمی کشورمان ما سابقه دموکراسی مدرن غرب رانداریم ، معذلک از زمانیکه ایرانیها به دموکراسی توجه کردند ، شاید اگر آنها را راحت‌گذاشته بودند خودشان میتوانستند که این رژیم دموکراسی را در داخل کشورشان مستقر بکنند . بنابراین عدم موفقیتها و فراز نشیب‌هایی که در رسیدن دموکراسی ایرانیها با آنها روبرو شدند ، به یقین میشود گفت که به مقدار زیادی تحت تاثیر دخالت‌های این قدرت‌های بیگانه هم بوده . بنابراین جبهه ملی هنگامی که برای دموکراسی مبارزه میکرد ، در عین حال برای استقلال کشور مبارزه میکرد ، و وقتی برای استقلال کشور مبارزه میکرد ، برای دموکراسی مبارزه میکرد . این ایده آل و پیام بزرگ جبهه ملی بوده که در واقع هیچ جریان عمدۀ سیاسی را مادر ایران نمی‌شناشیم که با این نسبت و با این عمق و صمیمیت برای آن مبارزه کرده باشد ، نه حزب توده و تمام آن چیزهایی که از حزب توده مشتق شد ، ونه مخالفین دست راستی دکتر مصدق و جبهه ملی ، هیچیک برای این ایده آل هیچگاه مبارزه نکردند و حتی باید گفت این ایده آل را اصلاً نفهمیدند . ولی مردم ایران این ایده آل را فهمیدند و تا ۲۸ مرداد و سال‌های سال بعد از ۲۸ مرداد در راه این ایده آل مبارزه کردند . البته نمیشد ادعا کرد که تا رفتن شاه و آمدن خمینی ، همه مردم ایران کاملاً "نسبت با این ایده آل آگاهی داشتند ، چون نسل‌ها عوض شدند و من در مصاحبه قبلی تاحدی بعلت تغییر روحیات مردم در برخودشان به مسئله آزادی و دموکراسی اشاره کردم .

سؤال : بله ، آقای شاکری شما وقتی که آمید به اروپا ، سازمان جبهه ملی اروپا وجود نداشت درست است ؟ اگر من اشتباه بکنم شما در سازمان دادن این جبهه ملی یک نقش موثری داشتید ، ممکن است تاریخچه سازمان جبهه ملی اروپارا بفرمایید ؟

آقای شاکری : تاریخچه سازمان‌های جبهه ملی ایران در اروپا ، مستلزم وقت خیلی زیادی است ، ولی شاید من موفق بشوم به بعضی از مراحل اصلی و تعیین کننده آن اشاره بکنم . وقتی من به اروپا آمدم ، چنانکه قبلاً گفته بودم ، باز نسبت "جوان بودم و در سال‌های نخست اقامتم در اروپا ، در ایران اثری از مبارزه آزادسیاسی نبود . نتیجه این حالت در خارج از ایران در بین جوانها و دانشجویان ایرانی هم دیده میشد . در خارج هم تقریباً آرامش و سکوت سیاسی برقرار بود ، و دانشجویان آن زمان ، برخلاف امروز ، شاید این امر واین استنباط ، پارادوکسال " باشد ،

ولی بهر حال با اینکه در واقع بمعنای واقعی کلمه "پولی تیزه" تراز امروزبودند ولی خیلی دانشجویان جدی و درسخوانی بودند وهمه بکار درسی خودشان مشغول بودند، وکمتر دور سیاست میگشتند چون در داخل کشور هیچ زمینه ای ومحوری که، با آن جلب بشوند وجود نداشت. البته حرکات زیر زمینی و خیلی خفی حزب توده وجود داشت. روابط خیلی خیلی مخفی که برای مخالفینشان قابل رویت نبود، در آن سالها من هم مثل بقیه به تحصیل مشغول بودم تا اینکه در اثر چند واقعه سیاسی داخل کشور، که بخصوص نزدیک شدن دولت به یک نوع ورشکستگی اقتصادی و تهی شدن خزانه دولت جزو عمدۀ ترین آنها بود، تغییر و تحولات سیاسی کوچکی در ایران شروع شد. چند انتخابات صورت گرفت، که از طرف شاه باطل شد، دو انتخابات، و این دو انتخابات باین علت باطل شد که از طرف مردم اعتراضات زیادی با آنها شد و در راس، در پیشاپیش مردم، در اعمال این فشارها، جبهه ملی قرار داشت. این وقایع و فعالیت‌هایی که جبهه ملی برای ابطال این نوع انتخابات انجام داد، هم معلول وجود جبهه ملی بودند وهم علت یکنوع تشکیل و تشكل بیشتر جبهه ملی در آن ایام شده بود. این زمان مصادف با، مقارن سال ۱۹۶۵ و ۱۶ باید باشد. اثر فعالیت وسیعی که جبهه ملی در آن زمان در ایران شروع کرده بود بخارج هم رسید. عده‌ای از "میلی تان" های بیشتر باید گفت جوان جبهه ملی آن زمان در خارج از کشور بودند مشغول تحصیل بودند و بعضی از آینهای با احزاب مربوطه به جبهه ملی رابطه داشتند یا عضو آن بودند و با سران خودشان و دوستان مجرب ترشان در ایران ارتباط داشتند. اخبار ایران بخارج میرسید و آنها مکاتباتی داشتند و تماسهای داشتند و در تماش شهرهای اروپا که اینگونه دانشجویان وجود داشتند، جنب و جوش سیاسی بوجود آمده بود، قبلاً گفته بودم که در سال ۱۹۶۱ و حتی ۱۶ یکنوع جنب و جوشی در جنبش دانشجویی بوجود آمده بود که منجر به تشکیل کنفرانسیون شد. این جنب و جوش با جنب و جوش مربوط به تشکیل مجدد جبهه ملی در ایران، موازی بود، همزمان بود و یکدیگر را این دو "پرسوه" تکمیل میکردند. این عناصر و عناصری که در شهرهای مختلف با ایران ارتباط داشتند، عده‌ای همیگر را می‌شناختند و عده‌ای از طریق ایران با هم ارتباط برقرار کردند و بتدریج در بعضی از مراکز، فعالیت‌های گسترده تری شروع شد از جمله در شهر مونیخ بود که روزنامه‌ای بنام "با خبر امروز" شروع به انتشار کرد. این روزنامه با خبر امروز که نام آن متعلق بنام روزنامه با خبر امروز دکتر فاطمی وزیر خارجه دکتر مصدق بود، از طرف آقای خسرو قشقائی منتشر میشد، گرچه در انتشار آن عده‌ای از روزنامه نگاران و کادرهای جوان حزب توده دست داشتند. اینکه قصدونیت آنها از همکاری با خسرو قشقائی در انتشار با خبر امروز چه بود مسئله دیگری است ولی بهر حال انتشار با خبر امروز در خارج از کشور هم‌زمان با فعالیت‌های جبهه ملی در داخل کشور در روحیه عده‌ای از این

دانشجویان و جوانانی که قبلاً گفتم مشغول کار و تحصیل خودشان بودند ولی به جنبش دانشجوئی داشتند جلب میشدند ، تاثیر زیادی گذاشت . این زمان با کودتای ۲۸ مرداد ، ۸ سال یا ۹ سال حداقل فاصله هست . و بسیاری از کسانی که در کودتای ۲۸ مرداد ، دانش آموزان سالهای آخر دبیرستان یا سالهای اول دبیرستان بودند ، هنوز درابتدا یا انتهای تحصیلات دانشگاهی خودشان بودند و هنوز خاطرات بسیار بسیار تازه و شدیدی از دکتر مصدق و دولت و مبارزات آن زمان داشتند . درنتیجه آمادگی زیادی برای این داشتند که به چنین مبارزه ای به پیوندند . پیدایش این روزنامه ، خودایجاد یک مرکزی را میکرد که حول آن جلب بشوند و گرد بیایند . از این طریق ابتدا یک مرکزیتی برای هواداران جبهه ملی در حین بوجود آمدن بود در منیخ و حول آقای خسرو قشقائی . ولی همین قدر که این روابط قدری گسترده تر شد ، در بعضی از شهرهای دیگر اروپا هم افرادی پیدا شدند که معتقد بودند مرکزیت جبهه ملی اروپا باید بر مبنای معیارهای تشکیلاتی و دموکراتیک باشد و هر عده ای که در شهری فعالیت میکردند ، دست به تشکیل کمیته‌ای زده بودند . هریک از این کمیته‌ها ، اعلامیه‌ها و تراکت‌های منتشر میکردند و یک زمانی رسیده بود که هر روز و هر هفتگه ، تراکت‌ها و اعلامیه‌های منتشر میشد از طرف گروههای کوچکی در یک شهر . این افراد از طرق مختلف و از طریق ایران باهم ارتباط برقرار کردند و سرانجام با آقای خسرو قشقائی هم ارتباط برقرار کردند با بعضی از شخصیت‌های دیگر جبهه ملی هم که در خارج از کشور بودند مثل آقای دکتر شایگان که در امریکا بودند ، ارتباط‌هایی برقرار کردند ، و بالاخره بعد از تماس‌ها و مذاکرات زیاد با این نتیجه رسیدند که یک کنگره باید تشکیل بدهند . بر سر تاریخ تشکیل کنگره ، و شرکت‌کنندگان در کنگره اختلافات زیادی بود ، ولی بالاخره برای اولین بار ، در تابستان تصور میکنم ۱۹۶۰ ، باز در اینجا من شاید سالهارا یکسال پس و پیش میگویم ، یک کنگره خاصی که باید باش گفت "پیش‌کنگره" و بعدها ما با آن میگفتم پیش‌کنگره یا "پره کنگره" ، در شهر اشتوتکارت تشکیل شد . در این کنگره یا پیش‌کنگره از بسیاری از شهروها نمایندگانی شرکت کرده بودند و از بسیاری از شهروها که کمیته‌هایی داشتند ، یا کسی شرکت نکرده بود یا مشروعیت‌کنگره مورد سؤآل قرار گرفته بود . ولی تشکیل این کنگره ، در همین حدود و با همین مشروعیت نسبی عامل بسیار عمدی ای شد برای پیشرفت کار تشکیلاتی جبهه ملی اروپا . این کنگره از نظر "کرونولوژیک" درست بعد از کنگره اول کنفرانسیون اروپا که در لندن در ژانویه سال قبل تشکیل شده بود ، تشکیل میشد . در باره آن کنگره اول کنفرانسیون اروپا در مصاحبه قبلی صحبت کرده بودم ، و این واقعه درست ۹ ماه بعد از آن واقعه انجام میشود . تشکیل این کنگره موجب شد که افراد هوادار جبهه ملی مقیم اروپا ، که اکثراً دانشجو بودند ، خیلی بیشتر باهم آشنا بشوند ، ارتباط‌های بیشتری باهم پیدا بکنند و

فعالیت های خودشان را بتوانند بیشتر با هم هماهنگ بکنند . این از طرفی عامل مهمی بود در موفقیت های بعدی آنها . از طرف دیگر در این کنگره یک هیئت اجرائی وقت انتخاب شد ، که این هیئت اجرائی وقت از بین نمایندگان کمیته جبهه ملی شهریون بود ، و بنابراین مرکز وقت هماهنگ کننده، فعالیت جبهه ملی ها در آن زمان منتقل شده بود به شهریون . در مقابل این مرکز البته مرکز آقای خسرو قشقائی در مونیخ هم وجود داشت ، و آن روزنامه با خبر امروز . معذلک هماهنگی که در اثر تشکیل این کنگره و پیدایش آن هیئت اجرائی بین کمیته های جبهه ملی که بمقدار زیادی بطور خود بخودی بوجود آمده بودند پیدا شد ، موجب دو موفقیت در سال بعد شد . موفقیت اول این بود که همانطور که دوهفته قبل گفتم در کنگره "بعنوانی" کنفرانسیون که در پاریس تشکیل میشد ، جبهه ملی ها که حالا با هم در همه جا ارتباط داشتند ، موفق شدند که اکثریت قاطع نمایندگان دانشجویان را داشته باشند و کاملاً بر کنگره از نظر سیاسی مسلط باشند ، و در باره "جزئیات جریانات آن کنگره قبل" گفتم که چه پیش آمد . موفقیت دوم این بود که هیئت اجرائیه موقع منتخب کنگره "اشتوتکارت" ، یا "پیش کنگره" اشتتوتکارت ، توانست فعالیت های داخلی جبهه ملی را طوری هماهنگ و تنظیم بکند که تعداد کمیته ها روز بروز افزایش یابد و "ضمنا" بر سر تشکیل یک کنگره وسیع که همه کمیته های جدید و قدیم در آن نماینده داشته باشند ، بین کمیته ها توافق شد و یک کمیسیون انتخابات و اعتبارنامه ها با توافق نماینده همه کمیته ها تشکیل شد والبته موافقت کسانی که با جبهه ملی در ایران ارتباط داشتند و تا حدی نماینده جبهه ملی در ایران بودند ، براین اساس انتخاباتی صورت گرفت و نمایندگانی برای شرکت در کنگره "بعد از اعزام شدند" . این کنگره در سال بعد در تابستان سال بعد در شهر "ویس بادن" برگزار شد . در این کنگره برخلاف کنگره "قبل آقای خسرو قشقائی هم شرکت نمیکرد . خود آقای خسرو قشقائی در کمیته "اعتبارنامه ها" شرکت داشت ، منهم در کمیسیون انتخاباتی و موافقت کسانی که معتقد بـ یک دموکراسی کامل در انتخابات و جریان خود کنگره بین کمیته هایی که تا حدی بعنوان یک "اوتو ریته" میل به اعمال نفوذ داشت ، اختلافاتی وجود داشت ، آقای قشقائی میدانست که نسبت آن روزنامه با خبر امروزشان اعتراضاتی وجود دارد و چه بسا که این کنگره از جمله اختیار روزنامه را بخواهد در دست بگیرد . وعده ای از کسانی که بعنوان نماینده به کنگره آمده بودند از هوا داران آقای قشقائی بودند و با ایشان ارتباط داشتند ، در حالیکه نمایندگان کاملاً "مشروعی نبودند و مخالفینی داشتند که با اعتبارنامه های آنها اعتراض داشتند . بنابراین از این اختلافات خیلی وجود داشت ولی این کنگره علیرغم این اختلافات تشکیل شد . اختلافات تا حد زیادی حل شد ، و در شروع کنگره "آقای قشقائی خودش شخصا" شرکت داشت ، و تشکیل

کنگره را برسمیت شناخت و در حین رسیدگی به اعتبارنامه‌ها البته بعضی از اختلافات خیلی حاد شداین منجر باشند که در یک مراحلی آقای فشقائی کنگره را ترک کرد، و قهر کرد . ولی این مانع از این نشد که کنگره که روی پای خودش تشکیل شده بود، بکار خودش ادامه داد . تعداد نمایندگان خیلی زیاد بود الان رقم آنرا من با دقت نمیتوانم ذکر بکنم ، و یک جریان سیاسی قابل توجه و جالبی بوجود آمد که بطور دموکراتیک تشکیل شده بود اگر چه قبلاً " اشاره کردم که با تکیه باعتبار و حرکت سیاسی واقعی بود که جبهه ملی در خود ایران آغاز کرده بود . ولی به حال ارزش و اعتماد به نفسی که در این جریان وجود داشت از اینجا سرچشم میگرفت که این عده که در شهرهای زیادی فعالیت میکردند ، با تکیه باستکار و فعالیت خودشان یک جریان سیاسی را در خارج بوجود آورده بودند ، و قانونگزار خودشان هم خودشان بودند . این امر در تاریخ معاصر ایران ، که در آن احزاپی که دارای کنگره هایی باشند و بر اساس رای آزادانه دموکراتیک فعالیت و اعضای خودشان ، تحول پیدا بکنند ، باز بخودی خود امر کوچکی نبود . چون بعد از این کنگرهء اول یا در واقع کنگرهء دوم که در " ویس بادن " تشکیل شده بود در آلمان غربی و به کنگرهء " ویس بادن " بنابراین موصوف شد ، هرساله جبهه ملی ایران در اروپا ، دارای کنگره‌ای بود که از نمایندگان کمیته‌ها یا " ارگانیزاسیون " هایش در شهرهای مختلف تشکیل میشد . بعدها " پروسیدور" (Procedure) انتخابات بسیار دقیق تر شده بود ، بطوریکه در کنگره‌های سازمان ، کمتر موردی پیش میآمد که اعتبارنامهء یک نماینده مورد اعتراض باشد و " کریترهای " (Critere) سازمانی خیلی دقیق رعایت میشد در انتخابات . جز در زمانیکه از طرف بتنی صدر و هواداران او که بما پیوسته بودند ، اغتشاشاتی در وضع سازمانها بوجود آمد و گاه در کنگره‌های آن زمان بر سر اعتبارنامه‌ها ، اختلافی که چند ساعتی وقت را بگیرد بوجود میآمد ، ولی به حال در آن زمان هم این مسائل بسادگی با مراجعته به آئین نامه‌های موجود حل و فصل میشد . و با این ترتیب جبهه ملی ایران در اروپا تا ۱۹۷۱ یا ۷۲ تصور میکنم تا ۱۹۷۲ ، دارای شاید ده کنگره بود که خط مهی این سازمان را با توجه به نظریات فعالیت و افراد تشییع میکردند . و اعضای مراجعت رهبریش را هرسال انتخاب میکردند . چند بار هم دارای کنگره‌های فوق العاده بود برای رسیدگی به حوادث فوق العاده که پیش آمده بود . این تاریخچه ، تاریخچه سطحی و صوری جبهه ملی اروپاست تا ۱۹۷۲ ، فقط از جهت چگونگی تشکیل و چگونگی ادامهء حیات قانونیش ، از نظر قوانین داخلی خودش ، ولی خوب این تاریخچه دارای جهات و ابعاد دیگری هست که باید بآنها جداگانه اشاره کرد ، و این جهات از طرفی مربوط میشوند به روابط جبهه ملی اروپا با کنفراسیون جهانی دانشجویان ایرانی که در مصاحبه گذشته با آن من برخورد کردم ، و از جهت دیگری با روابط جبهه

ملی ایران در اروپا با اصل جبهه ملی در خود ایران ، که بعد از وقایع ۱۵ خرداد و بعضی وقایع داخلی جبهه ملی ، "عملای" دست از فعالیت کشیده بود وجودش در صحنۀ سیاست ایران دیده نمیشد و لمس نمیشد در این باره باز گذشته من صحبت کردم ، ولی هرچند به اختصار و اجمال . (پایان نوار ۲)

شروع نوار ۳ ب

سوال : آقای شاکری شما میگفتید که رابطه نداشتید با جبهه ملی ایران و قدر این مسئله به ضررتان تمام شد . چطور نمیتوانستید این ارتباط را برقرار کنید با جبهه ملی ایران ؟

آقای شاکری : همانطور که گفتم در ابتدای تشکیل جبهه ملی ایران در اروپا ، اصلاً جبهه ملی در ایران وجود داشت و فعالیت جدید خیلی وسیعی را آغاز کرده بود . و حتی این تجدید فعالیت بود که موجب تشکیل سازمان ما در خارج شد . ولی ما بعلت آن مکانیسم های دموکراتیکی که در داخل سازمانمان برقرار بود و هرسال موجب میشد یک کنگره داشته باشیم ، از لحاظ اداره داخلی کارهای خودمان " اتونوم " شده بودیم . ولی شک نیست که تا کنگره دوم که بعد از کنگره " ویس بادن " تشکیل شد ، سال بعد در شهر " مانیس " در آلمان غربی ، و حتی شاید تا کنگره بعداز آن که الان بخاطر نیست در چه شهری تشکیل شد ولی باز یکسال بعد بوده ، ما یک نوع ارتباط ، ولو خیلی ضعیف با جبهه ملی در ایران داشتیم . با مقایسه تاریخ سالها ، کاملاً میشود روش کرد که این ارتباط تا چه سالی ادامه پیدا کرده . چون قطع کامل این ارتباطات ، مسلماً بعد از وقایع ۱۵ خرداد بوده . وقایع ۱۵ خرداد از لحاظ صحنۀ سیاست داخلی ایران ، و بعضی از فعل و انفعالات در رهبری جبهه ملی از لحاظ روابط داخلی خود جبهه ملی ایران ، اینها باعث شد که این روابط بتدريج قطع شد و بکلی از بین رفت . ابتدامی پردازم به فعل و انفعالات داخل جبهه ملی ایران در رهبری در جبهه ملی ایران بعد از تاسیس مجدد ، کنگره ای تشکیل شد که شورای موقت در آن کنگره ناچار استعفاء داد و برکنار شد . شورای جدیدی از طرف کنگره انتخاب شد . بعد از تشکیل شورای مجدد ، شورای جدید ، بعدها مامطلع شدیم یعنی خیلی بعد از این تاریخ مطلع شدیم که ، میان هیئت اجرائیه و در راس هیئت اجرائیه اللہیار صالح و آقای دکتر مصدق مکاتباتی صورت گرفته بر سر ترکیب شورا . چون بعضی از گروهها بودند که در باره ترکیب شورا امتناع داشتند . مهمترین و سمج ترین این گروهها گروه نهضت آزادی بود . در زمان تشکیل کنگره اگر درست بخاطر داشته باش هنوز نهضت آزادی وجود نداشته یا لااقل در زمان تاسیس مجدد جبهه ملی در آن سالها ، ولی بعد از اینکه شورای موقت تشکیل میشد ظاهرا " بعد از این تاریخ هست که نهضت

آزادی تشکیل میشد ، و نهضت آزادی در این شورای موقت نماینده‌ای نداشت . در کنگرهء بعدی هم ، بعضی از اعضای نهضت آزادی حضور داشتند بعنوان نماینده ، مثل مهندس بازرگان و طالقانی و دکتر سحابی و شاید بعضی دیگر ، ولی اینها بعنوان نهضت آزادی در آنجا حضور نداشتند و حال اینکه مایل بودند بعنوان نهضت آزادی حضور داشته باشند و از عضویت یک بیک اینها که در شورا انتخاب شدند اطلاعی ندارم . بهر حال وجود این گروه و اختلافاتی که این گروه با اکثریت شورای جبهه ملی داشته باعث یک سلسله تشنجهات و اختلالاتی در جبهه ملی میشد . از طرف دیگر جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران ، که خلیل ملکی تشکیل داده بود در همان سال‌ها ، این جامعه هم مایل بود که در جبهه ملی عضو باشد و در شورای جبهه ملی نماینده داشته باشد . نسبت به نمایندگان این گروه هم ، شورای جبهه ملی و رهبران جبهه ملی ، روی خوشی تشاں نداده بودند . شکایات و اعتراضات این گروهها بود که باعث شده بود که دکتر مصدق در مسئله شخصا " مداخله بکند ، و برهمین اساس بود که مکاتبات زیادی بین دکتر مصدق و رهبری جبهه ملی صورت گرفته بود . نمایندگان رهبری جبهه ملی ، استدلالاتی در این مکاتبه کرده بودند دائر بر توجیه ترکیب آن زمان شورا ، و دکتر مصدق دائم برای این اصل تاکید کرده بود که اصلاً " جبهه ملی نمیتواند وجود داشته باشد و شورای جبهه ملی نمیتواند وجود داشته باشد مگر اینکه اساساً " مرکب از گروهها ، دستجات و نماینده‌های آنها باشد . استدلال دکتر مصدق در این بحث این بود که کسانی که در جبهه ملی ، در شورای جبهه ملی باشند ، نماینده کسی نباشند بلکه نماینده خودشان باشند فقط ، بعنوان شخصیت حضور داشته باشند ، اینها در واقع نمیتوانند مدعی باشند که نماینده نیرویی در جامعه هستند ، در صورتی که گروهها و احزاب ولو خیلی کوچک باشند بهر حال نماینده یک گروه فعالی در جامعه هستند ، و جبهه‌ای که از اینها مرکب شده باشد ، میتواند جامعه را حرکت در بیاورد و بسیج کند ، و در هنگام خطر مقابله بکند . جبهه‌ای که از اینها تشکیل نشده باشد ، بهنگام فشار و خطر و حادثه ، ناگهان ممکن است ناپدید بشود و چیزی از آن باقی نماند ، و در این مورد به تجارب گذشته اشاره میکرد . دکتر مصدق در مکاتبات خودش ، این میشود گفت مختصر و چکیده " بحثی بوده که بین طرفین وجود داشته . سرانجام این بحث این شد که ، بعد از یکی از نامه‌های دکتر مصدق و شاید آخرین نامه دکتر مصدق ، که در آن دکتر مصدق داوری نهائی و قاطع خودش را کرده بود ، که حتماً " جبهه ملی باید باین شکل باشد و گرنه نباید باشد ، آن آقایانی که مکاتبه میکردند و امضاء کننده نامه‌های آنها مرحوم الیسار صالح بود ، جواب داده بودند که در اینصورت برای ما ادامه خدمت میسر نیست و بطور تلویحی تقریباً " اعلام کناره گیری کرده بودند . در اینجا مکاتبات قطع میشود و رهبری جبهه ملی یعنی شورای جبهه ملی عمل " از کنار کناره میگیرد . ولی بموازات این جریان عده‌ای از سران جبهه ملی

یعنی بخصوص سران احزاب جبهه ملی بودند که هوادار نظریه دکتر مصدق بودند و قصد داشتند که فعالیت را بنا بر شکلی که از طرف دکتر مصدق دفاع میشد ادامه بدهند، اینها بنیان گزار یک جریانی شدند که موسوم شد به جبهه ملی سوم، نام این جبهه ملی را گذاشته بودند جبهه ملی سوم چون بنا بر استنبط آنها، شورای جبهه ملی که حالا بطرف تعطیل میرفت، جبهه ملی دوم بود یعنی بعد از جبهه ملی اول که مربوط به قبل از ۲۸ مرداد میشد. هواداران جبهه ملی سوم، یک چندی فعالیتی در ایران کردند. فعالترین عنصر این جبهه ملی نهضت آزادی بود. وجا معهده سوسیالیست‌ها هم ظاهرا " نقش فعالی در این جریان داشته . شاید بعضی از عناصر حزب ایران هم بطوریکه من بعدا" شنیدم از جمله دکتر بختیار، هوادار این شکل کار بودند. حزب ملت ایران و داریوش فروهر هم هوادار این شکل کار بودند. البته حزب مردم ایران هم که یک حزب منشعب از حزب ایران بود و طرفدار نوعی سوسیالیسم اسلامی بود آنها هم طرفدار این نظریه بودند. با این ترتیب اینها یک مدتی فعالیت‌هایی با هم میکردند با عده‌ای از عناصر غیر حزبی. ولی فعالیت‌آنها اثر چندان و دامنه چندانی پیدا نکرد. شاید وقایع سال ۱۹۶۳ در ایران هم با این امر کمک کرده باشد. این وقایع وقایعی بودند که به واقعه ۱۵ خرداد منتهی شد. بدنبال حکومت دکتر امینی، و انحلال مجلسی که بتازگی انتخاب شده بود، ما میرسیم بتدریج به زمستان ۱۹۶۳. در این زمان طرح اصلاحات ارضی که از طرف دولت امینی مطرح شده بود، وارسنجانی نقش مهمی در آن بازی کرده بود با وجود کنار رفتن دولت امینی در دستور کار رژیم قرار گرفته بود، و ظاهرا " یعنی آن زمان اینطور مشهور بودکه، از آنجائی که به رژیم شاه زیاد سفارش شده و فشار آمده که طرح اصلاحات ارضی اجرا بشود، با کنار گذاشتن دولت امینی، شاه شخصا" قبول کرده که این طرح را اجرا بکند. این طرح بشکل رفراندم ششم بهمن، مجددا" بمبان آمد و جبهه ملی در آن زمان به طرح اصلاحات ارضی و به رفراندم ششم بهمن، با این شکل برخورد کرد که، شماری طرح بکند که نه کاملا" منفی باشد و نه تایید این طرح باشد: جبهه ملی میگفت اصلاحات آری دیکتاتوری نه. اگر فرمول درست بخاطرم باشد شعار جبهه ملی در جواب این رفراندم این بود: اصلاحات آری، دیکتاتوری نه. بعبارت دیگر جبهه ملی میگفت اگر قرار است اصلاحاتی بشود باید ابتدا انتخابات آزاد صورت بگیرد و مردم نمایندگان خودشان را به مجلس بفرستند، که این طرحهای اصلاحی را بررسی بکنند، یا قبول بکنند یا اصلاح بکنند و مطابق میل مردم طرحهای را به رحال قبول کنند و به مورد اجرا بگذارند. وقتی که رفراندم میخواست صورت بگیرد چون دولت و شاه از تظاهراتی از جانب جبهه ملی بیمناک بودند، سران جبهه ملی را دستگیر کردند و بزندان فرستادند و عده‌ای از آنها چندین ماه در زندان بودند. این امر باعث شد که وقتی در خرداد ماه آنسال، در ایران، واقعه ۱۵ خرداد رخ داد یعنی هواداران

خمینی در چند نقطهٔ کشور و بخصوص در تهران، بلو و آشوبی برای انداختنده، وعدهٔ زیادی کشته شدند، و بعدها فهمیدیم که در ایجاد این واقعه "تیمور بختیار دست خیلی وسیعی داشته و همکاری دامنه داری با خمینی و مخالف مختلف مذهبی دیگری داشته، در این زمان سران جبهه ملی همه در زندان بودند. درنتیجه سران جبهه ملی که اساساً در ایجاد این واقعه، نقش مستقیمی نداشتند واقعه برایشان یک مقدار زیادی غیرمنتظره بود، نه فقط نمیتوانستند سرنشته‌ها را در دست داشته باشند بلکه چون در زندان بودند از نتایج آنهم نمیتوانستند استفاده‌ای بکنند. خوب، در هنگام بروز واقعه در زندان بودند. و فقط زمانی آزاد شدند که بدنبال واقعه ۱۵ خرداد، یک جو سرکوب و اختناق بسیار بسیار شدیدی برکشیور حاکم شده بود، یعنی در واقع وقتی بعداز واقعه ۱۵ خرداد، با قیمانده سران جبهه ملی از زندان آزاد شدند، در چنین جوی آزاد میشدند و در آینده نزدیک قادر به هیچ اقدام سیاسی مهمی نبودند. وقتی می‌بینیم که این حادثه با اختلاف چندماه که فاصله دقیق زمانی آنرا باید از طریق مراجعه به مکاتبات دکتر مصدق بدست آورد، بفاصله چندماه با شرک مکاتبات سران جبهه ملی با دکتر مصدق مقارن هست و آنها از فعالیت در شورای جبهه ملی هم کناره گیری میکنند، می‌بینیم که این دو واقعه همیگر را تکمیل کردند. یعنی اگر آنها بعلت اختلاف نظرشان با دکتر مصدق، ناچار بودند که قدری از فعالیت‌شان کم بکنند، اختناقی که بدنبال ۱۵ خرداد وارد کشور شده، باین امر کمک میکنند، یا بالعکس، اگر واقعه ۱۵ خرداد آنها را یک قدری از صحته فعالیت دور میکنند، اختلافاتی که با دکتر مصدق پیدا کردند برسر شکل جبهه ملی، باین عقب‌نشینی شان بنوبه خودش کمک میکند. بهرحال این دو عامل است بدست هم میدهد و موجب میشود که جبهه ملی داخل کشور برای مدت زیادی وارد یک دوره انفعال و بی حرکتی بشود. یعنی عملًا ما با یک جبهه ملی رسمی در ایران سروکار نداریم. خوب، این جریانات در ایران میگذرد، درخارج کشور البته واقعه ۱۵ خرداد، انعکاس بسیار شدیدی در اذهان ما پیدا کرده بود. یعنی ما این واقعه را بعنوان یک نقطهٔ عطفی در مبارزات مردم علیه رژیمی که از کسodت‌ای ۲۸ مرداد بوجود آمده بود، تعبیر میکردیم. و فکر میکردیم که این واقعه سرآغاز یک سلسله حوادث و جریانات سیاسی دیگری در ایران خواهد بود که باید از طریق مقابله، قهرآمیز بارزیم منجر به سرنگونی یا تغییر راستیم بشوند، خوب این یک ایدهٔ کلی بود و این ایده موجب خیلی کوششها و جستجوها از جانب ما درخارج شده بود و میشد. ولی خوب دیگر در ایران جبهه ملی وجود نداشت، که ما با این جبهه ملی رابطهٔ مستقیم و فعالی داشته باشیم، ناچار سرنوشت ما بعنوان یک سازمان سیاسی خارج از کشور، بدست خودما کاملاً سپرده شده بود. و اگر تا آن زمان مادره‌ر تصمیمی ناچار بودیم رعایت روابط مان را و تعلق مان را به جبهه ملی ایران

بکنیم ، در این زمان دیگر این رعایت‌ها بتدریج کنار گذاشته می‌شد . مثلاً "در دوران قبل از ۱۵ خرداد ، مادر نهضت خودمات اگر گاه حملات شدیدی بدولت یا شخص شاه میکردیم ، این را یا با لحنی انجام میدادیم ، به حال بطريقی انجام میدادیم که مسئولیت آن فقط متوجه مسئولین جبهه ملی خارج از کشور باشد و پای مسئولین جبهه ملی در داخل کشور بمبان کشیده نشود . چون حاضر نبودیم چنین مسئولیتی را بعهده بگیریم و عمل بکنیم که برخلاف نظر و سیاست آنها باشد . ولی بعد از واقعه ۱۵ خرداد و تعطیل عملی جبهه ملی در خود ایران ، مأخذمان را آزاد احساس میکردیم که شدیدترین حملات را به رژیم و شخص شاه بکنیم ، و تقریباً "از جهت سیاسی یک مقدار باید گفت که ، عنان گسیخته شده بودیم . و چون روز بروز رابطه بسیاری از مابا واقعیت‌های داخل کشور هم بیشتر قطع می‌شد ، بعلت اینکه بسیاری از ما از مسافت کردن بداخل کشور محروم بودند ، مابیشتر میتوانستیم تابع افکار و احساسات و نظریاتی بشویم که در خارج ، عوامل گوناگونی که در خارج وجود داشتند میتوانستند درما بوجود بیاورند . اخباری که آزاد ایران میتوانست بما برسد درباره وضع کشور از هرجهت از لحاظ اقتصادی ، سیاسی و غیره این اخبار تنها یکی از عوامل بود نه عامل اصلی ، در حالیکه قاعده‌تا" برای یک‌گروه سیاسی که درجهت سرنوشت یک کشوری فعالیت میکند ، اخبار و واقعیت‌های مربوط بآن کشور باید عامل درجه اول تعیین کننده سیاست آنها باشد ، برای ما بهیچوجه قضیه باین شکل نبود . ایران برای ما روز بروز بیشتر جبهه انتراعی پیدا میکرد ، بدون اینکه خود ما به این موضوع واقف باشیم . فکر میکردیم واقعیت‌های ایران را بیشتر از هر کسی می‌شناسیم و اگر اعتراض بیشتر شدت میگیرد ، بخاطر این نیست که ما شاید در دسترسی بیک سیاست واقع بینانه و صحیح عاجز هستیم ، بلکه بخاطر اینست که ما از دیگران آزادتریم . دیگران در ایران هستند و آزادنیستند برای بیان نظرشان و مانند در خارج هستیم از دیگران آزادتریم . این میتوانست دونوع ارزیابی باشد از ارزش افکار و خط مشی ما . ارزیابی مأخذمان به ارزیابی دوم ، طبیعتاً "معتقد بودیم" و به این ترتیب بود که رابطه ما با جبهه ملی در داخل کشور قطع شد و این سالها ادامه پیدا کرد ، و در این سالها همانطور که در مصاحبه قبل گفتم ، ترکیب اعضای ما تغییر عوض شد . جهت کوشش‌های ما تغییر پیدا کرد ، چون هیچگونه چشم اندیاز بتدریج و تحول سیاسی ، در داخل کشور از طریق قانون ، آنطوریکه در گذشته بآن امید داشتیم و بآن اعتقاد داشتیم ، در برابر ما وجود نداشت . ما فکر میکردیم که باید بدنبال راههایی باشیم که شاید در داخل کشور یا بفکر همه نمیرسد ، یا بفکر رهبری جبهه ملی نمیرسد ، یا رهبری جبهه ملی برای آن راههای آمادگی ندارد و یا به حال اگر آمادگی داشته باشد و بفکرشان برسد ، برای این راهها امکاناتی در دسترسشان نیست . و این یک فصل خیلی طولانی از تحولات فکری و عملی کار مادر خارج

ازکشور هست که در مصاحبه، قبل به بعضی از جوابات آن اشاره کردم مثلاً "به مراجعت مابه دولتهای انقلابی آن زمان دنیا، مثل دولت الجزاير، دولت کوبا که البته مراجعت ما تقریباً" بجائی نرسید در این مورد، در همان مراحل خیلی خیلی مقدماتی تقریباً "بی نتیجه ماند. ولی در این زمینه بهر حال ما چندین سال کوشش‌های متعددی چند جانبه‌ای انجام دادیم، و در صورتیکه لازم باشد من دربارهٔ جزئیات این کوششها میتوانم صحبت بکنم ولی آن چیزی که بیشتر از همه اهمیت دارد درگذشته هم با آن اشاره کردم این هست که این کوششها و این افکار را این روشها و این نویسیدی‌ها مرا بتدربیح هرچه بیشتر از تصور یک رفرم آرام و کم آشوب، بدور از آشوب و انقلاب در ایران برای بازگشت به "پروسه‌های" یا به "پروسه‌دور" های قانونی ادارهٔ کشور، برطبق قانون اساسی و نظام مشروطه دور کرد، و از جبهه ملی یک سازمان کاملاً انقلابی بوجود آورد. بطوریکه تمام کسانی که دارای آن روحیهٔ انقلابی لازم برای فعالیت در آن نبودند، از آن کناره میگرفتند و کسانی که بطریف آن جذب می‌شدند کسانی بودند که یا روحیهٔ انقلابی داشتند یا با جذب شدن بطرف آن و انقلابی میشدند و برآههای انقلابی رو میکردند.

سؤال : سازمان جبهه ملی اروپا با دکتر مصدق شخصاً "مکاتبه میکرد ؟

آقای شاکری : سازمان جبهه ملی اروپا در ابتدای تشکیل خودش در سالهای اول با دکتر مصدق دوبار مکاتبه کرد. این مکاتبات بعد از کنگرهٔ دوم ما شروع شد. در کنگرهٔ دوم جریانی رخ داد که در واقع موجب اصلی این مکاتبه شد. شرح این جریان از اینقرار است. در جبهه ملی اروپا در بدو تاسیس افراد متعددی بودند که سابقه فعالیت یا عضویت در احزاب و گروههای داخل کشور یعنی احزاب و گروههای ملی داخل کشور داشتند. البته این افراد بعلت تجربه و سابقه نسبی خودشان در مرحلهٔ تاسیس شاید نقش فعالانه تری بازی کرده بودند. ولی تعداد این افراد خیلی زود در همان سال یا یکی دو سال اول، نسبت بکسانی که، هیچگونه سابقه عضویت و فعالیت حزبی در ایران در گذشته نداشتند بسیار کم شد. با این معنا که این گروه دوم، تعدادشان آنقدر زیاد بود که گروه اول در مقابل آنها در اقلیت مطلق قرار داشتند. از طرف دیگر، آن گروه اول که مقداری تعلق خاطر به احزاب و گروههای خودشان داشتند، با هم رقابت میکردند و سعی میکردند که از بین افراد فاقد آن گروه و تعلق دسته ای، عده ای را بطرف خودشان جلب بکنند. این رقابت‌ها موجب دسته بندی‌ها و تحریکات داخلی میشد و غالباً منجر به بعضی تشنجهای رقابت‌ها و مناقشات میشد. بدنبال اینگونه مناقشات، بعضی از افرادی که مجب‌تر یا با سابقه تر ما این فکر را طرح کردند که اساساً "چون وجود این گروه‌ها

گروهک‌ها موجب مناقشه و اختلاف در داخل سازمان و دسته بندی می‌شود ، بهتراین هست که چون اکثریت ، از بی طرفها تشکیل می‌شود ، حالت اکثریت عمومیت پیدا بکند و گروهها منحل بشوند . بار اولی که این فکر طرح شد ، در مقابل این فکر مقاومت زیادی دیده نشد . با این دلیل بود که این فکر خیلی آسان در کنگره دوم ما که در شهر " مانیس " تشکیل شده بود درکنگره " مانیس " یا کنگره دوم طرح شد و با اینکه تعداد نمایندگان حاضر درکنگره خیلی زیاد بود و بین ۷۰ تا ۹۵ نفر بود ، و از بین آنها شاید حدود ده تا ۱۵ نفر متعلق به احزاب و گرهای ایران بودند ، این فکر بصورت یک قطعنامه با یک سلسله مقدماتی طرح شد و با اتفاق آراء منهای یک رای تصویب شد ، تنها رای مخالفی که داده شد متعلق به یک عضو جوان حزب ایران بود . بنابراین این فکر در این مرحله برندۀ شده بود و عده‌ای ازما که به عضویت هیئت اجراییه در آن کنگره انتخاب شده بودیم بلا فاصله بعداز پایان کنگره ، شروع به نشر این فکر در سازمان خودمان و در خارج از سازمان خودمان کردیم . در نشریات آن زمان ما که مهمترین آن روزنامه " ایران آزاد " بود که بطور تقریبی " ماهیانه منتشر می‌شد ما شروع به تبلیغ و توضیح این نظر کردیم و این نظر را تبلیغ می‌کردیم که در شرایط آن زمان ایران ، کشور احتیاج به یک جبهه وسیع یک پارچه دارد ، جبهه‌ای که " مونولیتیک " (Monolitique) باشد و در داخل آن " دیسانسیون " ها و مناقشات داخلی نباشد . شب بعداز این کنگره ، اعضاء و هواداران احزاب داخل کشور که با این فکر رای داده بودند از فکر و رای خودشان عدول کردند و بمقابل و مقاومت در مقابل این فکر پرداختند . این ایستادگی و مقاومت را باید بحسب اختلافاتی گذاشت که در داخل کشور بین نمایندگان احزاب جبهه ملی و شورای جبهه ملی بروز کرد و من قبل " باین اشاره کرم . در واقع آن زمانیکه این افراد باین نظریه رای داده بودند ، به نظریه طرح شده از طرف ما ، رای داده بودند ، شاید هنوز از طرف احزاب و گروهای خودشان در ایران رهنمودی دریافت نکرده بودند ، وقتی این فکر بگوش احزابشان در ایران میرسد ، آنها عکس العمل نشان میدهند و آنها را از همکاری با این فکر منع می‌کنند و آنها را بسیج می‌کنند برای مقابله . و از اینجاست که یک اختلاف جدیدی بین ما بروز کرد . در این زمان مخالفی خوش‌بینانه فکر کردیم که دارنهای و خیلی خوبی در وجود دکتر مصدق میتوانیم پیدا بکنیم . با این مناسبت بود که فکر مکاتبه با دکتر مصدق برسر این موضوع در هیئت اجراییه پیدا شد و یکی از اعضای هیئت اجراییه ، بنام آقای دکتر علی راسخ نامه‌ای در این زمینه بدکتر مصدق نوشت و بسیاری از حرفها را در آنجا با دکتر مصدق مطرح کرد که مهمترین آن حرفها البته همین فکر بود و نظر دکتر مصدق را دائر بر تائید این فکر خواستارشد . اصل ارسال این نامه البته در خود هیئت اجراییه طرح شد و بود و مورد قبول قرار گرفته بود . این نامه با ایران رفت

ومدتی طول کشید تا جواب آن از طرف دکتر مصدق رسید. قبل از رسیدن این جواب ، سرو صدای درجبهه ملی اروپا و در اطراف جبهه ملی اروپا برآه افتاد. این سرو صدا خیلی زود معلوم شد که منشاءش در شهر پاریس است و از بین آن فراکسیون کمیته جبهه ملی در شهر پاریس که با نهضت آزادی و حزب ملت ایران داریوش فروهر ارتباط داشتند بعضی از آنها عضو یا سمپاتیزان این دوگروه بودند و بعضی از آنها عضو و سمپاتیزان هم نبودند ولی ارتباطات خیلی نزدیک با آنها داشتند . معروفترین این اشخاص که در این حادثه نقش مهمی داشت در ایجاد این سرو صدا نقش مهمی داشت بنی صد ربود که بعدها در انقلاب معروف شد خیلی . ، نامه دکتر مصدق در جواب ما در شهر پاریس و از شهر پاریس به شهرهای دیگر رفته بود و منتشر شده بود . وقتی خبر انتشار یک چنین جوابی بگوش ما رسید . ما کاملاً "غافلگیرشدهیم و برای ما این خبر خیلی غیر مترقبه بود ، چون ما تصور نمیکردیم که نامه‌ای که در جواب‌بما نوشته شده ، قبل از اینکه بدست ما بررسد ، بتواند بدست عده‌ای دیگری بررسد و برای ما بنابراین خیلی موضوع عجیبی بود . علاوه بر این ، خود نفس دیگر رسیدن جواب‌نامه و دیرتر رسیدن آن بدست ما ، بخودی خود یک مطلب بود و مطلب دیگر این بود که چون دکتر مصدق به نظر ما جواب منفی داده بود ، مخالفین مایعنه آن فراکسیون کوچکی که با مادر رقابت بود و این نامه را منتشر کرده بود ، اینطور وانمود کرده بود که علت اینکه نامه‌تاکنون از طرف هیئت‌اجراهیه منتشر نشده در اروپا ، این بوده که جواب‌دکتر مصدق منفی بوده . و آنها درواقع با انتشار این نامه از طرف خودشان میخواستند حقیقت را بر ملا بکنند، حقیقتی که گویا ما مخفی کرده بودیم . طبیعتاً "رخ دادن چنین حادثه‌ای ، نمیتوانست اعضای جبهه ملی اروپا را که خیلی به نظریات دکتر مصدق حساس بودند، بی اعتنا بگذارد و این موجب تشنج خیلی وسیع در داخل سازمانهای ماشد . ما احساس کردیم که اگر توضیحات لازم را ندهیم و عکس العمل بموضع نشان ندهیم ، مورد بی اعتمادی سازمانها و منتخبین خودمان قرار خواهیم گرفت ، درنتیجه طی نامه‌های تشکیلاتی داخلی ، بلافاصله بهمه سازمانها خبر دادیم و توضیح دادیم که این اتهام بکلی بی پایه است و تا آن تاریخ جوابی از دکتر مصدق بدست ما نرسیده و بنابراین اگر جوابی که در صحبت مان در میان هست صحت و اصلت داشته باشد ، بهر دلیل بدست دیگران زودتر از ما رسیده" و بدست ما نرسیده . این یک مرحله از توضیح و عکس العمل ما بود ، مرحله دوم اگر درست بخاطر داشته باشم ، بعد از رسیدن نامه خود دکتر مصدق بدست ما بود ، و آن عبارت از این بود که مابرای مقابله با بی اعتمادی که در حال بروز بود ، ترجیح دادیم که قبل از موقع کنگره‌ای را ، کنگرهٔ فوق العاده ای را تشکیل بدھیم . بلافاصله انتخابات صورت گرفت در مهلت‌های قانونی لازم و کنگره‌ای تشکیل شد در این کنگره ما حضوری به نمایندگان همه سازمانها توضیحات کافی و مفصلی دادیم و تاریخها را باهم

مقایسه کردیم . والبته در آن فاصله سعی کرده بودیم مطلع بشویم که علت اینکه نامه بموضع بدست مانرسیده و بجای دیگری رسیده، قبیل ازما ، چیست، و تاحدی این مسائل برای ما روشن شده بود . همه اینها با اطلاع اعضای کنگره رسید . البته در این کنگره همین آقای بنی صدر هم حضور داشت و از طرف پاریس به کنگره آمده بود . جزو هیئت نمائندگی پاریس بود .

سؤال : ببخشید قطب زاده هم بود در این کنگره یانه ؟

آقای شاکری : در این کنگره ، بخاطرندارم که قطب زاده بود یانه . در این کنگره درست باز بخاطرندارم که اتهام را ، اتهام زنندگان پس گرفتند یانه ؟ بعد از توضیحات ما . ولی به حال درنتیجه جومتشنجی که بوجود آمده بود ، ما قادری دچار خستگی اعصاب و فرسودگی فکری شده بودیم و مایل بودیم از کار کناره گیری بکنیم ، و تصور میکنم که بعد از چند روز کار و مذاکره اگر درست بخاطر داشته باشم ، یک هیئت اجراییه جدید انتخاب شد ، که یک برنامه ششمراه پیشنهاد داده بود و ما مور اجرای این برنامه شده بود ، و تصور میکنم که این هیئت اجراییه ، به حال کنگره نسبت بما ابراز اعتماد کرده بود ، و این هیئت اجراییه ، تصور میکنم از همان فراکسیون اکثریت ما بود ، و من در این هیئت اجراییه عضو بودم ، و با این ترتیب تا حد زیادی اعتماد بطرف ما برگشت و از نو مستقر شدنسیت بنا . ظاهرا " اگر باز درمورد تاریخ ها اشتباه نکنم ، بعد از تشکیل این هیئت اجراییه جدید بود ، که ما بار دیگر با دکتر مصدق مکاتبه کردیم . در مکاتبه ، در نامه جدید ، ما گزارش مفصلی که حاوی جزئیات زیادی بود در باره ترکیب سیاسی اعضا جبهه ملی اروپا ، و اصولا " زمینه سیاسی خارج از کشور ، زمینه سیاسی فعالیت ما در خارج از کشور به دکتر مصدق داده بودیم و درصد تعلق یا عدم تعلق اعضا جبهه ملی اروپا را به احزاب ، تعیین کرده بودیم . با این شرح مفصلی که با ایران فرستاده شده بود برای دکتر مصدق ، ما انتظار داشتیم که دکتر مصدق نسبت به نظر متفاهم بیشتری نشان بدهد و جواب درخور وضع خارج را بما بدهد . باز تمام این تصورات و توضیحات و اینها با بی اطلاعی کامل راجع بمکاتبات دکتر مصدق و شورای جبهه ملی بود که مسا سالیان دراز بعد از آن ، از آنها مطلع شدیم . درنتیجه میشود گفت که حتی در این مکاتبه و انتظاری که ما داشتیم ، یکنون شاید ساده لوحی هم وجود داشت ، ولی این ساده لوحی به حال یک نتیجه ای داد و توضیحات ما در باره وضع جبهه ملی و اصولا " ایرانیان خارج از کشور و دانشجویان خارج از کشور ، تا حد زیادی ظاهرا " دکتر مصدق را قانع کرده بود وایشان در جوابی که بعدا " بما دادند ، گفته بودند که ضمن تأکید بر اصولی که در نامه قبل بود ، و چگونگی اش را در داخل کشور بارها باو

تذکر داده بودند ، قید کرده بودند که در خارج ، چون وضع متفاوت هست . بنابر توضیحات و گزارش شما ، هرگونه که خودتان صلاح میدانید جیبه را تشکیل بدھید و باین ترتیب دست ما را برای ادامه آن سیاست یا آن نظر که گروهها و احزاب را منحل کرده بود ، باز گذاشته بود ..

شروع نوار ۴ الف

پس این شرح دومین مبادله نامه ما با دکتر مصدق بود . و باید گفت که آخرین نامه هم بود چون بعداز آن مسئله‌ای پیش نیامد که موجب مکاتبه ما و دکتر مصدق شده باشد و خوب چند سال بعد هم دکتر مصدق فوت کرد . بعداز دریافت این نامه دوم ما فکر میکردیم که از این حیث کاملاً "مستظر" را که پیدا کرده بود فقط پیدا کرد ، گرچه هستیم و جیبه ملی اروپا شکل جدیدی را که پیدا کرده بود فقط پیدا کرد ، بندی اعضای گروهها همچنان به نوعی دسته بندی ادامه میدادند . مهمترین مرکز دسته بندی در پاریس قرار داشت و در این شهر بود که عده ای مثل بنی صدر و قطب زاده که با عده دیگری مثل یزدی در امریکا ارتباط داشتند ، در واقع مرکز جیبه ملی سوم را بوجود آورده بودند . فعالیت جیبه ملی سوم چندان چشمگیر نبود بخصوص در آن سالها . اینها تنها کاریکه میکردند در ظاهر که دیده میشد عبارت بود از انتشار یک بولتن چند صفحه‌ای بنام خبرنامه ، و در این بولتن ابتدا یک مقدار اخباری که از ایران بدستشان میرساند از وقایع سیاسی ایران منتشر میکردند . ولی مقالات زیادی در این بولتن نبود . وهیچگونه سازمانی هم که فعالیت وسیعی بکندر خارج بین دانشجویان باشد ظاهراً "نداشتند . در ابتدا اینها هنوز عضو سازمانهای ما بودند ، گرچه فعالیت فرآکسیونی مفصلی میکردند . یکبار فعالیتهای اینها و دسته بندیهایی که کردند موجب شد که گروه رهبری جیبه ملی در اروپا ، از کادر ، در یکی از کنگره‌ها کناره گیری بکند و بطورکلی از قبول مسئولیت خودداری بکندوا این موجب شد که اینها یک هیئت اجرائی پیشنهاد کردند ، این هیئت اجرائی از افراد کاملاً "ناشناس درجه دو و سه سازمان ، مرکب بود و در پشت سر اینها فرآکسیون بنی صدر و قطب زاده آنها را کمک میکردند و تقویت میکردند . مثلاً "روزنامه ارگان ما که باید بدست این هیئت اجرائیه جدید منتشر میشد و آنها قادر به انجام اینکار نبودند عملماً " بدست گروه بنی صدر و قطب زاده منتشر میشد . این وضع ششماه ادامه پیدا کرد در طی این ششماه آنها سعی کردند که با دستورهای غیرقانونی واستفاده از قدرت هیئت اجرائیه آن زمان ، بعضی از افراد مهم سازمان را که با آنها اختلاف داشتند خارج بکنند ، چون اقدامات آنها غیر قانونی بود موجب اعتراضات و سروصدای زیادی شد و اینهم بنوبه خود موجب شد که عده زیادی از سازمانهای تقاضای تشکیل گنگ شد و فوق العاده کردند برای مقابله با این خطر . این کنگره تشکیل شد . در این کنگره

هواداران ما تقریباً "اکثریت مطلق داشتند و نسبت نمایندگان در حدود دو به سه بود، یا سه به یک، یا سه به دو بود و عنوانهای رهبری که در دست آن فراکسیون بودا رسید آنها خارج شد و مجدداً "بدهست ما افتاد". بعد از این کنگره که بنا بر حافظه من اگر درست بخاطر داشته باشم در شهر "کلاسال" در یک منطقه کوهستانی در آلمان تشکیل شده بود، بعد از این کنگره یکسال دیگر هم آنها جزو سازمان ما بودند و ظاهراً "عنوان عضو سازمان فعالیت میکردند گرچه طبق معمول در مقابل تمام مصوبات کنگره و رهنمود رهبری کارشکنی، مقاومت میکردند. بعد از گذشت این سال کنگره دیگری تشکیل شد که محل تشکیل آن شهر "ساربروکن" در مرز آلمان و فرانسه بود. در این کنگره بقدرتی تعداً دنما نمایندگان آنها کم بود که اساساً افراد برجسته شان در کنگره حضور پیدا نکردند جز قطب زاده، قطب زاده در جلسه اول کنگره حضور پیدا کرد و بعد از یک اظهاریه‌ای کنگره را ترک کرد. قطب زاده در این کنگره گفت ما تصمیم گرفته‌ایم که جداگانه فعالیت بکنیم و برای شما آرزوی موفقیت میکنیم. بعد از یک چنین اظهار کوتاهی جلسه کنگره را ترک کرد در حالیکه هنوز کنگره شروع بکار نکرده بود ولی تعداد نمایندگان معلوم بود. و از این تاریخ بعد آنها بطور کلی از جبهه ملی اروپا کناره گیری کردند و فعالیت کامل " جداگانه ای را انجام دادند. فعالیتشان تحت عنوان جبهه ملی سوم بطور علنی و صریح انجام میگرفت. از این تاریخ بعد آنها، اعضاء هواداران آنها از فعالیت در کنفراسیون هم خودداری کردند و خودشان را از این سازمان کنار کشیدند. درحالیکه قبل از این تاریخ هواداران آنها مثل هواداران فراکسیون ما، در فعالیتهاي اتحادي هاي دانشجوئي شركت داشتند و حتی در یکی از کنگره های کنفراسیون، که مادرسالهای پنجم و ششم بعد، "ممولاً" سه دبیر در هیئت‌دبیران ۵ نفره، پیشنهاد میکردیم و دو دبیر از گره مخالف میگذاشتیم، در یکی از کنگره ها بنی صدر را بعنوان یکی از اعضای هیئت‌دبیران کاندیدا کرده بودیم والبته رای هواداران مادرکنگره کنفراسیون هم به پشتیبانی از او موجب انتخاب شده بود، ولی بعد از کنگره "ساربروکن"، آنها بهیج نوعی دیگر در فعالیتهاي کنفراسیون شرکت نداشتند و بر عکس در مراکزی که تاحدی نفوذ و دامنه داشتند مثل پاریس، هم صدا و همزمان با حزب توده، که حزب توده هم گفتم قبل از سال چهارم و پنجم کنفراسیون ببعد بسیار ضعیف و ناچیز شده بود قدرتش در کنفراسیون تبلیغ میکردند و پایه، یعنی زمینه در پاریس و بعضی از شهرها علیه کنفراسیون تبلیغ میکردند و پایه، یعنی زمینه و "موتبیف" (Motif) اصلی تبلیغاتشان علیه کنفراسیون، این بود که کنفراسیون سازمانی است لبریز از اعضای ساواک که در آن نفوذ کردند. با این ترتیب ما میرسیم بیک نقطه عطف دیگری از تاریخچه جبهه ملی اروپا و روابطش با جبهه ملی در داخل کشور. این گروه جبهه ملی سوم، که بنی صدر و قطب زاده جزو آن بودند،

با وجود اینکه جبهه ملی در ایران از بین رفته بود بعنوان یک گروه زنده فعال حاضر در صحنه، با بعضی از اجزاء گروه میلیون در ایران ارتباط دائمی و مستمر داشتند. بخصوص با نهضت آزادی، مهندس بازرگان، طالقانی و با بعضی از آیت‌الله‌ها، از بعضی از آیت‌الله‌ها وجوه زیادی دریافت میکردند که برای انتشارات آنها و فعالیت‌هایشان کمک بسیار بسیار مهمی بود و حتی از اعضاً جبهه ملی در داخل کشور هم که دارای استطاعت مالی زیادی بودند، کمک‌های مالی مهمی دریافت میکردند. اینها را بعدها من از زبان بعضی از آنها شنیدم. مثلاً "از آقای دکتر بروم‌نده شنیدم که چه کمک‌های مالی هنگفتی باین گروه در پاریس میکرده. امروز اینها در دوقطب‌کاملاً" مخالفت‌بهم قرار دارند چون بعد از قضیه "نوفل لوشاو" که بنی صدر بطورکلی رفت‌زیر سایه خمینی، قبل از اینکه یکی دو سال قبل ازا و جدا بشود، از آن تاریخ ببعد دکتر بروم‌نده جزو یک اقلیت از سران جبهه ملی بود که راه دکتر بختیار را تایید کردند، و باین دلیل امروز اینها کاملاً در قطب‌های کاملاً" مخالف هستند ولی در آن زمان، این گروه جبهه ملی سوم خارج ازکشور، از این‌گونه شخصیت‌های جبهه ملی در داخل کمک‌های مالی خیلی زیادی دریافت میکردند در صورتی که جبهه ملی اروپا که مادر آن عضو بودیم و فعال بودیم، منابع مالی جز کمک اعضاً خودش نداشت، و خوب، شاید، این‌هم در سرنوشت‌تائیرداشته ولی به‌حال تائیر تعیین کننده نداشته، نمی‌شود گفت، آنچه که پیش‌آمده بعلت مسائل مالی بوده کما اینکه در مصاحبه قبل گفته بودم که در سال‌های ۷۲ ببعد شاید هم قدری زودتر، گروهی که تحت عنوان جبهه ملی خاورمیانه، فعالیتی را در خاورمیانه شروع کرده بودند و از دوستان ما بودند، ابتدا از کمک عراق و بعدهم از کمک‌لیبی استفاده کرده بودند والبته این کمک‌ها موجب نشد که پایگاه اجتماعی و سیاسی بیشتری در ایران پیدا بکنند.

سؤال: آقای شاکری همه می‌گویند که رابطهٔ بین بنی صدر و قطب‌زاده هیچ خوب نبود ولی توی جبهه ملی سوم اینها فعالیت مشترک داشتند؟ و همکاری میکردند؟

آقای شاکری: آنچه که من گفتم مربوط به خیلی سال پیش از این می‌شود، این سال‌ها را باید در حدود ۱۹۶۵ - ۶۶ - ۶۷ قرار داد. یعنی ما الان از این سال‌ها ترددیک به ۱۸ سال فاصله داریم و این همانگی که بین آنها وجود داشت و ما شاهد آن بودیم، در مقابله و رقابت با ما بود. بطور قطع و در همان هم این موضوع شنیده می‌شد در داخل فراکسیون خودشان اینها باهم، اختلاف داشتند، تفاوت‌که حتماً داشتند خیلی شدید تفاوت داشتند ولی اختلاف و رقابت شدید هم داشتند. این رقابت آن زمان اینقدرها علناً "بچشم نمی‌خورد ولی وقتی ازما جدا شدند و فعالیت‌های‌کدام دامنه

بیشتری پیدا کرد ، بتدربیج تفاوت فعالیت‌های اینها و زمینه فعالیتی که داشتند هریک ، کارهایی که بین خودشان ذر واقع در عمل تقسیم شده بود ، نشان میداد که دو شخصیت کاملاً "متفاوت و مختلف هستند" البته رقابت زیادی هم با هم دارند . هریک سعی میکرد که با سران مذهبی جبهه ملی در داخل کشور ، ارتباط بیشتری برقرار کند و دیگری را از صحنه حذف بکند . آنچه که مسلم است اینست که شخصیت‌های این دونفر با هم خیلی فرق داشت .

سؤال : قطبزاده چطور آدمی بود؟

آنای شاکری : توصیف شخصیت قطبزاده ، مثل هرآدم دیگری کارمشکلی است ولی باید گفت که .. چند خصیصه قطبزاده را میشود باین جهت ذکر کرد . در درجهٔ اول قطبزاده آدم بسیار جاه طلبی بود . در درجهٔ دوم مثل بسیاری از آدمهای جاه طلب بسیار ماجراجو و فعال بود . در درجهٔ سوم آدم کم مایه‌ای بود ، از لحاظ فرهنگ و سواد آدم کم مایه‌ای بود والبته در یک مجمع مرکب از آدمهای مثل خودش ، کم تجربه‌تروکم سعادت‌از خودش ، میتوانست آدم نطاق و سخنرانی جنجالی باشد ، و تا حدی توجه مجمع را بطرف خودش جلب بکند ، ولی سخنرانیش بیشتر جنجالی و سطحی بود و کمتر میتوانست در چهرهٔ یک کنفرانس‌دهنده ظهور بکند . یکبار این کار رادر پاریس سر یک سلسله سخنرانی‌هایی که در خانه ایران درکوی دانشگاه پاریس از طرف گروهی برگزار شد و منهم جزو آن گروه بودم و بنی صدر هم جزو آن گروه بود . بسیاری از کسانی که در جریان انقلاب‌ناشان سرزبانها افتاد در آن گروه سخنرانان بودند ، یکبار قطبزاده هم یک سخنرانی بعده‌گرفت ، الان در این ساعت عنوان و موضوع سخنرانیش را بخاطر نمی‌ورم ولی بهرحال باز خاطرات من گواهی برای نمیدهد که سخنرانی او جزو سخنرانی‌های خوب‌آن سال بوده ، ولی بهرحال ، همانطور که گفتم در یک جو جنجالی میتوانست جلب توجه شوندگان را بکند . حالا دفاع از بعضی از موضع و تزهای سیاسی ، در هیچ رشته‌ای تحصیل جدی نکره بود ، و خارج از رشته‌های تحصیلی هم دارای معلومات عمومی و فرهنگ عمومی وسیع و عمیقی نبود ولی خوب ، فعالیت‌دائی و شکل ماجراجویانه فعالیتها یش و ارتباط وسیعی که با محافل و شخصیت‌ها برقرار میکرد ، عدم اعتنایش به بسیاری از کارهای سایر میلیون از آنها خودداری میکردند و تماس با محافل سیاسی دنیا موجب شده بود که دارای روابط زیادی در دنیا باشد ، در امریکا و سایر کشورهای دنیا . با پاسپورت سورپنهای سفر میکرد سالیان دراز و با بعضی از شخصیت‌های دانشگاهی امریکا مثل "کتم" (Cottam) که یک ایران‌شناس امریکائی بود ولی "ضمنا" برای دولت امریکا و سرویسهای امریکائی هم تحقیق و جمع آوری اطلاعات میکرد ، از سالیان دراز ،

پیش از انقلاب ایران را بطره داشت و شاید از آن طریق با مراکز دیگری هم ارتباط داشت و بهر حال طی این سالها بتدریج مورد اعتماد امریکائیها قرار گرفته بود . واين موضوع را بعدها امریکائیها بخصوص بعداز اعدام قطب زاده از طرف خمینی، خیلی بیشتر بروز دادند . در جریانات " نوبل لوشاتو " وندیکی امریکائیها به خمینی که خیلی بسرعت افزایش پیدا کرد ، نقش بسیار فعالانه ای بازی کرد قطب زاده ، واین نقش را حتما " درسا یه " ارتباطات وسیعی که داشته، توانسته انجام بدهد . ولی فاش کننده این ارتباطات بخصوص عکس العمل محافل سیاسی امریکا و دولت امریکا در واقعه اعدام او بود . در ایران که آمد خوب البته اینها را همه بخاطر دارند که با چه طریق ماجراجویانه وجاه طلبانه ای سعی کردکه از وسائل ارتباط جمعی به نفع شخصی خودش استفاده بکند . و باین ترتیب بهترین موقعیت را برای شرکت در مسابقه های سیاسی انتخابات ریاست جمهوری و غیره بدست بیاورد ، ولی بسیاری از خطبها و لغزش های بزرگ سیاسی که در آن ماههای اول مرتكب شده بود و بطرز خشنی بدینکه را بطریف او جلب کرده بود باعث شده بود که در انتخابات ریاست جمهوری یکی از کم رای ترین کاندیداها شد . در دوران " نوبل لوشاتو " قطب زاده با اینکه سالیان دراز عضو جبهه ملی امریکا و اروپا بوده ، در جوانیش هم در ایران در جوار سازمانهای مثل نهضت آزادی و امتیال آنها در چهارچوب جبهه ملی فعالیت میکرده ، بصورت " اپرتو نیستی " زننده ای علیه میلیون تبلیغ میکرد و در تمام مصاحبه های که با رادیوها و تلویزیون ها و روزنامه ها میکرد ، یکی از هدف های اصلی حملاتش میلیون بودند . چون در آن ایام هنوز مطبوعات دنیا از جبهه ملی عنوان بزرگترین حزب ایران نام میبردند ، یعنی اخبار آن ماههای مطبوعات دنیا ، دائما " حاوی این عنوان برای جبهه ملی بود چون نیروهای مذهبی در داخل کشور هنوز بجز خمینی " سمبول " دیگری نداشتند و چیزی بنام حزب و گروه مذهبی عرضه نشده بود و قطب زاده لازم میدید که بنابراین با این شهرت و اعتبار جبهه ملی هرچند که پشتونه سازمانی کافی نداشت ، با جملات دائمی مقابله بکند . یکی از خاطرات دقیقی که درباره قطب زاده در دوران " نوبل لوشاتو " دارد اینست که وقتی تلویزیون فرانسه به " نوبل لوشاتو " رفت که با خمینی حضوری مصاحبه بکند در پرشنونده ترین ساعت روز ، ساعت یک بعداز ظهر ، و روزنامه نگاران تلویزیون در حضور خمینی روی زمین نشسته بودند ، و قطب زاده نقش مترجم را بعهده گرفته بود ، وقتی از خمینی سوال کردند ، سوالاتی کردند که با یادجواب میداد ، قطب زاده با فرانسه بسیار غلط والکنی که داشت ، اولا " حرفهای خمینی را کاملا " تحریف میکرد ، با این معنا که اگر خمینی جمله ای میگفت در جواب خبرنگاران تلویزیون ، قطب زاده نظر خودش را کاملا " بجای آن میگذاشت و کسی که هم فارسی می فهمید و هم فرانسه ، میفهمیده (اصلا) خمینی چیزی را نگفته و دوم اینکه

همان نظر خودش را هم البته با وضع بسیار بد و غیر آبرومندانه‌ای ادا میکرد. چون فرانسه نمیدانست، و این نشان دهنده، درباره شخصیت او شما سؤال کردید، این مطالب نشان دهنده خیلی چیزهاست. اینکه در هرموردی بدون صلاحیت خودش را حق میدانست که دخالت بکنند حتی در مرور ترجمه حرفهای آقای خمینی، اگرچه برای یک آدمی که قدری برای خودش احتراز قائل باشد این، بیشتر موجب آبروئی میشد تا موجب شهرتی که او بدنباش بود. و ضمناً "نشان میداد که آدم شرافتمندی نیست چون حرفهای گوینده را کاملاً در مقابل چشم هزاران ایرانی که هم فرانسه میدانستند وهم فارسی با کمال جسارت و گستاخی عوض میکرد. در این مسائل خیلی درباره اش میشود گفت، از نظر شخصیت اخلاقی با زمثالمای دیگری از قول کسانی که خیلی از نزدیک اورا میشناختند میشود گفت، قطب زاده آدم خیلی اخلاقی نبود در ظاهر البته خیلی تظاهر به پابندی به اسلام میکرد ولی در عمل، من از کسانی که از نزدیک و بطور دست اول شاهد رفتارش بودند، اطلاع دارم که بتمام آن چیزهایی که اسلام منع کرده بوده عمل میکرد.

سؤال : یک مسئله‌ای بود که توی روزنامه‌های فرانسه نوشتند که یکنفر از ساواک فرستاده بودند که این را بکشد بعد هم با هم رفیق شدند بعد نمیدانم مرداین

آقای شاکری : این مرا یاد یک موضوعی انداخت که خیلی مفصل است ولی عاقبت هم ماخوب سردرنیا وردیم.

سؤال : اصلاً یک داستان جاسوسی و پلیسی شده بود واصله

آقای شاکری : بله، این خیلی مفصل است و بهتر است که این را ضبط نکنیم چون خیلی مفصل است.

سؤال : نه، باشد شما بنی صدر را از نزدیک خوب میشنا سید توی این جلسات و اینها که دیدید او چه جور آدمی است بنظرشما؟

آقای شاکری : بنی صدر تفاوت‌های زیادی با قطب زاده دارد. مثلاً "بعنوان نمونه چون در پایان صحبتی راجع به قطب زاده گفتم که از نظر اخلاقی و ممنوعات شرعی، بهیچوجه پای بند نبوده، در مرورد بنی صدر بر عکس باید گفت که آنچه که من خودم دیدم و آنچه که شنیدم حکم براین میکند که از این جهات بنی صدر بسیار آدمی است که پای بند و معتقد است. ولی در یک زمینه‌هایی کاملاً شخصیت شان با هم قابل

مقایسه است هتل‌لا" در مورد جاه طبی . بنی صدر در جاه طبی چیزی از قطب زاده کم ندارد . درمورد فرهنگ و معلومات و سواد ، نوع کاروزندگیشان کاملا" با هم فرق میکند . بر عکس قطب زاده که بیشتر سعی میکرد معلومات خودش را از طریق شفاهی بروز بددهد، و بنی صدر بسیار معتقد و پایی بند هست که باید نظریات خودش را بطور کتبی بصورت مقاله ، سخنرانی نوشته شده ، کتاب ، رساله وغیره منتشر بکند . ولی کسانیکه با بنی صدر از نزدیک آشنا هستند یا نوشته هایش را خوانده اند یاد را سخنرانی هایش دقت کرده اند ، با یک دید حداقل یک دید انتقادی متوجه شده اند که بسیاری از حرفها یش‌گنگ و میهم و من در آوری هست . البته من خودم با بنی صدر در این کنگره ها و مجالس زیادی که ناچار با او مشور بودم ، درگیری هایی در همین مورد داشتم که خاطره هایی برایم باقی گذاشته . و یکبار هم البته این به یک نوع "انسیدان" (Incident) منجر شد با این شکل که یکی از شماره های روزنامه ما که بدست آنها منتشر شده بود ، یک مورد مثالی بود برای اعتراضات ما ، در این روزنامه یک مقاله‌ای بود مربوط به سوء قصد شمس‌آبادی به شاه . عنوان این مقاله بود ، عرق مرگ برچهره شاه ، و این مقاله از جهت سبک نگارش ، موضوع ، و خیلی جهات مورد اعتراض ورد ما بود ، وقتی من از بنی صدر در آن کنگره در یک ساعت تعطیل کنگره ، پرسیدم شما از این مقاله دفاع میکنید بعنوان مثال ؟ چون بنی صدر میگفت چه اعتراضی به این روزنامه دارید ، گفتم بعنوان مثال شما از این مقاله دفاع میکنید . بنی صدر گفت من از تمام این مقاله دفاع میکنم . بعد من جمله‌ای را از آن مقاله ذکر کردم ، خواندم و در آن جمله یک اظهار رنگ فلسفی جامعه‌شناسانه شده بود که این جمله در نظر من بسیار ، در آن زمان لاقل در نظر من بسیار غلط و از لحاظ علمی بسیار غلط می‌آمد ، و بنی صدر گفت بله من دفاع میکنم و موضوع این بود که ، من هنوز این را بخاطر دارم که در روزنامه گفته شده بود در مسائل ، در پدیده های اجتماعی هم مثل پدیده های طبیعی هر پدیده‌ای دارای یک علت فاعلی و یک علت غایی است و من در باره این جمله سوال کردم ، بنی صدر گفت بله این حکم از لحاظ علمی درست است و من تائید میکنم ، دفاع میکنم ، ومن در جواب بنی صدر در حالیکه یک عدد از طرفدارانش دورا و حلقه زده بودند گفتم شما اگر شاگرد من بودید در درس فلسفه دوره "باکالوره آ" اگر این سوال را کرده بودم و این جواب را میدادید برايتان یک صفر بزرگ میگذاشت و میگفتم سال دیگر بیاگید . خوب این یک خاطره‌ای است ، و خوب بنی صدر و هوادارانش خیلی از این جواب من آزده شدند و بحث در اینجا خاتمه پیدا کرد . از این خاطره‌ها خوب خیلی ما داشتیم و از آن زمان ما یاد گرفته بودیم که ، فهمیده بودیم که از اینگونه انتظارات از بنی صدر نباید داشت و از اینگونه بحث‌ها هم نباید کرد . معدّل هرسال کتابی و رساله‌ای و مقاله‌ای منتشر میکرد ، یک روز راجع به اقتصاد ،

یکروز راجع به جامعهٔ شناسی یکروز راجع به توحید و اسلام وغیره و از این قبیل داستانها دربارهٔ بنی صدر خیلی شایع بود، در پاریس بخصوص چون در پاریس خیلی‌ها او ارتباط و سروکار داشتند و در دانشگاه‌های که بنی صدر آمدورفت میکرد دربارهٔ تئوریهای فلسفی و علمی او، شایعات زیادی به طنز و کنایه وجود داشت. با این ترتیب بنی صدر علاوه بر، آمی سیون " یا بلند پروازیهای سیاسی که در آن با قطب زاده شریک بود، دارای بلند پروازیهای علمی و فلسفی هم بود، که باید بطور مثبت این را در بارهٔ قطب زاده ثبت کرد که او لاقل از اینگونه بلندپروازی‌های بیجا عاری بود و چنین ادعای راکمترکسی از او دیده بود. در بارهٔ خصایص دیگر بنی صدر، بازهم البته خیلی میشود گفت، اصولاً من در هیچ زمینه‌ای ندیدم که بنی صدر چیز در خشانی از خودش نشان بدهد، نه تنها در زبانهای خارجی استعدادی از خودش نشان نداده که بهر حال بسیار میشود گفت کم استعدادی و بی استعدادی از خودش نشان داده، حتی در زبان مادری یعنی در زبان فارسی هم بنی صدر نه یک نگارش آخوندی است، بمعنای بدکلمه، چون ما در قدیم آخوندهای باسواردهم، با سلیقه هم داشتیم ولی بمعنای امروزی کلمه بسیک سخن گفتش در یک مجلس، دریک محفل خصوصی بازکاملاً آخوندی است. و باز او هم بهمان معنای منفی و امروزه کلمه، خیلی‌فضل فر و شانه است، چون همیشه با استناد به علوم مختلف هست، درحالیکه در هیچیک از این علوم نه فقط تبحر ندارد بلکه آشنائی مقدماتی هم دیده نمیشد در معلوماتش. اینهم بنا بر این یکی از خصائص هست و نمیدانم درجه زمینه‌هایی باز میشود صحبت کرد.

سؤال : نه خیلی متشرکم همین چون می شناسید از نزدیک میخواستم بدانم . رجوی که نبوده هیچ وقت در اروپا ، همه اش در ایران بوده ، نه ؟

آقای شاکری : بله ، رجوی را من از نزدیک نمی شناسم

سؤال : راجع به خسرو قشقائی هم میخواستم از شما بپرسم چه جور آدمی بود بنظر شما ؟

آقای شاکری : من با خسرو قشقائی خیلی سروکار نداشتم ولی خوب چندین بار اتفاق افتاده که از نزدیک سروکار داشتم، که بخصوص مربوط به دورهٔ اول تشکیل جبهه ملی اروپا میشد. اطهار نظر دربارهٔ خسرو قشقائی البته خیلی مشکل است، مشکل‌تر از کسانی است که قبلهٔ دربارهٔ آنها صحبت کردم، خسرو قشقائی خوب‌خان زاده‌ای بود که بعلت خان زادگی شاید برای خودش در یک مجمع اجتماعی یا سیاسی حقوق ویژه‌ای

قائل بود برایش، بنا براین خیلی آسان نبود که به "نرم" های (Normes) دمکراتی تسلیم بشود و لااقل در تجربه های ما اینطور بوده. چون ما تجربه هائی که داشتیم با خسرو قشقائی، در زمینه "نرم" های دمکراتی بوده. خیلی گویا مرد خوشگذران و خوش مشرب و دوست باز و رفیق بازی بوده. من آدمهایی را میشناسم که خاطره دوستی خیلی خوب باز او دارند و همیشه بعنوان دوست خیلی خوب باز او یاد میکنند. بنا براین باید حکایت از روابط خوب ایشان با دوستانش باشد ولی این لزوماً بمعنای روابط همیشه خوب و خیلی خوب در مسائل سیاسی نیست. خسرو قشقائی از هواداران دکتر مصدق بوده. یعنی بطور خانوادگی هوادار دکتر مصدق بودند ولی اهمه اعمال و رفتارش از نظر یک مصدقی، یک مصدقی مثل من با نرم هایی که من شاید بطور کاملاً "نرماتیف" در این مورد قائل هستم، با نرم هایی که در رفتار بسیاری از مصدقی های بر جسته ایران میشد پیدا کرد، منطبق نبوده، از نظر زندگی شخصی بر طبق اطلاعاتی که آشنا یان نزدیکش بدست میدهنند. آدم چندان پای بند اصول اخلاقی در همه زمینه ها نبود یعنی "تابو" های اخلاقی برایش شاید خیلی مهم نبوده مثلاً مشهور است که دارای اعتیاد بوده، سخت به قمار گرفتار بوده و غیره و در دوران اقامت طولانی در مونیخ خوب با همه محافل مختلف ایرانی رفت و آمدن شد و برخاست داشته که در بین آنها هم توده ایهای زیادی بودند هم ساواکی های زیادی و اینها خوب عواملی بودند که از خسرو قشقائی و شخصیت و مرکزیتی که لااقل در یک دوران داشته و روابطی که داشته، سوء استفاده میکردند، و خسرو قشقائی بعلت همین خان زادگی شاید با احتیاجی که داشته که همیشه محافلی گردخودش داشته باشد، با این روابط تن در میداده. شاید باین دلیل بوده. و این البته از لحاظ سیاسی و اخلاقی غالباً به ضرر خودش و هدف های بوده که برای او قائل بودند ولی برایش چندان مسئله اهمیت نداشته. در آن کنگره "ویس بادن" که قبله "بآن اشاره کرد، ایشان در ابتدا روابط نسبته" سازنده ای با ما داشت، ولی در همان زمان با یک گروه توده ای ارتباط مخفی داشت که آنها در همان شهر در جای دیگری بودند و روزی چندبار با آنها تماس میگرفت و با آنها در واقع مشورت میکرد و آنها راهنمایی شدند که در مقابل ما چه روشی در پیش بگیرد. در بین این گروه محمد عاصمی بود که امروز با اینی همکاری میکند. ما از این موضوع اطلاع داشتیم. چون در کارهای سیاسی کسانی که خودشان دست دارند کمتر چیزی، اگر دقیق باشند از آنها پنهان میمانند ما از این موضوع اطلاع داشتیم، موضوع را کشف کرده بودیم و خسرو قشقائی فکر میکرد ما از این موضوع اطلاع نداریم. ما از رفت و آمد، رفتار و تغییر رفتارها پیش پی میبردیم که امروز چه گذشته مثلاً، و متناسبانه این آدمها، دلسوزی برای خودش و نه برای افکارش نبودند، محمد عاصمی در آن زمان، در این بازی خیلی حساس شرکت داشت قبله "توده ای بوده در آن زمان باز همه فکر میکردند توده ایست که بخارج آمده

و با حزب توده همکاری نمیکند و بدستور حزب توده است که این روابط را با خسرو قشقائی برقرار کرده . درحالیکه بعدها معلوم شد که قبل از آمدن بخارج باساواک همکاری میکرده وقتی درخارج بوده و در منیخ مقیم بوده . و این روابط با خسرو قشقائی برقرار کرده و روزنامه باخترا مروزرا منتشر میکردهای خسرو قشقائی، درتمام این مدت ساواک درتمام بوده ولی با حزب توده هم درتمام بوده . بطوریکه یک آزان دوبل "بوده و شاید برای هر دو کار میکرده و معلوم نیست درواقع با کدامیک ، یعنی دلش با کدامیک نزدیکتر بوده .

ولی آنچه که مسلم هست اینست که ساواک طوری بطرف خودش کشیده بود این شخص را که بیشتر در اختیار ساواک بوده چون ساواک از او چیزهای زیادی در اختیار داشت ، و خوب چنین همکارانی را انتخاب میکرد خسرو قشقائی بعدها با پیران که آمد ، در مصاحبه قبل گفتم که در مجلس اسلامی وقتی اعتبارنامه ها مطرح میشد گزارشهاشی درباره ... که در آن از من هم نام برده شده بود علیه من از قول خسرو قشقائی خوانده بودند ولی موقعی که شنیدم مضروب شده البته شخصا " متاثر شدم و بخصوص بعداز اینکه شنیدم بطرز فجیعی اعدامش کردند باز هم متاثر شدم این بدو دلیل بود یکی بدلیل اینکه بهر حال با همه عیوب و ضعف های شخصیتش ، یک چهره ای بود که بعنوان چهره ملی معروف شده بود و در ایل خودش خیلی محبوبیت داشت و من از اعضای ایل که می شناسم از اعضای ایل قشقائی که می شناسم ، گوینکه اعضای ایل قشقائی که من میتوانم بشناسم چون هیچ وقت به ایل نرفتم ، حتما " از اعضای بالاوردۀ های بالای ایل هستند معذلک من از هر کسی شنیدم تقریبا " بخاطر ندارم که با خاطره بدی از او یاد کرده باشند . همه با تحسین و یکنوع عشق از او یاد کرده اند . از آنجایی که در جوانیش با دکتر مصدق نزدیک بوده و حتی عکس های اورا من با دکتر مصدق بارها دیده ام بخاطر همین موقعیتی که در تاریخ معاصر ایران در بین میلیون احراز کرده بوده بهر دلیل ، بهر حال با همه این عیوبی که ذکر کردم ، شخصا " میخواهم بگویم که خاطره های منفی ام کاملا " در مقابل خاطره مشتم " ناچیز جلوه میکند .

سؤال : توی مجلس از اعتبارنامه اش می باستی دفاع بکند دیگر ، نه ؟ یک همچنین چیزی بود ، خوب بشما چه مربوط بود اصلا "

آقای شاکری : نه خیلی خودش در مجلس چیزی نگفته بود علیه من ، اینرا یاریزدی ، ابراهیم یزدی از اسناد ساواک ، چیزهایی استخراج کرده بود در رداعتبارنامه او خوانده بود و بعد به خبرنگاران داده بود ولی خودش در مجلس حضور پیدا نکرده بود

سؤال : اسم شما و اینهارا پس یزدی خوانده بود .

آقای شاکری : بله ، پزدی مطرح کرده بود ولی خوب برطبق اسناد ساواک بودکه ساواک از مونیخ گزارش بمرکز داده بود از قول خسرو قشقائی . (پایان نوار ۴ الف)

شروع نوار ۴ ب

سؤال : ببخشید من شما را خیلی خسته کردم ببینید من میخواستم از شما بپرسم که با این جریانا تی که شما تعریف کردید از جبهه ملی سوم و نامه هایی که بادکتر مصدق ردو بدل شد و اینها ، شما هنوز هم بهمان عقیده تان باقی هستید که با یاد جبهه بصورت احزاب و گروه گروه نباشد و فردی باشد ، الان عقیده تان چه هست ؟

آقای شاکری : الان چون از جبهه ملی سازمانی باقی نمانده ، درباره جبهه ملی الان نمیشود صحبت کرد ولی من الان با این نتیجه رسیده ام که آن زمان این فکر ، یعنی فکر دکتر مصدق درست بود ، امروز باید در باره چیزهای دیگری صحبت کرد و خوب این چیزها الان در حین تکوین هستند ولی درباره آنها با استفاده از گذشته میشود صحبت کرد . امروز وقتی مسائل نهضت مقاومت ملی مطرح میشوند ، من معتقد هستم که واين فکر را در داخل نهضت مقاومت ملی هم ابراز کردم و از آن دفاع کردم ، معتقد هستم که اگر نهضت مقاومت ملی مرکب از احزاب و گروههای مشکل بود بمراتب پیشرفت بیشتری میکرد در کار خودش . ولی در عین حال ما بایک واقعیتی هم روبرو هستیم که این واقعیت ناشی از اوضاع سیاسی تاریخ معاصر ایران هست . و آن اینست که ما در ایران احزابی با این معنا نداریم . البته این استدلالی است که آن زمان ما در مقابل هواداران تر مخالفان میکردیم ، میگفتیم چون احزاب ما ، حزب بمعنای واقعی نیستند ، ما محتاج بیک جبهه ای هستیم بدون احزاب . آیا امروز هم میشود این استدلال را کرد در باره یک نهضت مقاومت یا یک گروه " اپوزیسیون " وسیع . این خیلی قابل بحث است ، ولی آنچه که مسلم هست اینست که من فکر میکنم باید متفرگین و رهبران دمکرات اپوزیسیون تشکیل گروههای متنوع را تشویق بکنند ، و طریقه خودشان را هم بر مبنای قرار بدند که تشکیل این گروههای را تسهیل بکند و تشویق بکند و اگر قرار هست که ، ولو این گروهها ، گروه کوچکی بشوندو بظاهر نقش خیلی مهمی را نتوانند بازی بکنند ، همین قدر که از خودشان شخصیتی داشته باشند و راهی و هدفهای و برنامه ای اعلام بکنند ، از مجموع اینها یک جریان متشکل وسیع میشود بوجود آورد که دارای یک پایه واستخوان بنده باشد . در صورتیکه ایجاد یک جریان جبهه ای وسیع ، بدون گروههای مشکل ، بسیار بسیار کار مشکلی است . کار مشکلی است که شاید هم هیچ وقت با این شکل به نتیجه ای نرسد . البته این مانع از این نخواهد بود که در همین نهضت مقاومت ملی یک جریان وسیع دمکرات برگرد یک برنامه دمکراتیک و در عین حال بسیار ساده شبیه برنامه قدیم جبهه ملی بوجود

باید و اینها در آینده تبدیل به یک حزب بشوند . منتهی اینها باید در این مورد دچار انحصار طلبی بشوند و " پلورالیزم " (Pluralisme) را که شرط اصلی اعتقاد و عمل کردن به دمکراسی است فراموش بکنند . یعنی اگر در این جهت قدم بر میدارند و معتقدند که باید یک تشکیلات وسیع بوجود بیا و زند هیچ وقت دچار این فکر نباید بشوند که این تشکیلات باید در برگیرنده باشد باید طرف فکر تک حزبی اینها را سوق بدهد . در همان حال باید هر گروهی که پیدا شد و خواست مستقل باشد فعالیت بکند حتی تشویقش بکنند و دستش را بگیرند و کاری بکنند که آن گروه با حفظ شخصیت خودش با آنها همکاری بکند . این دو طرز فکر هست که ته این یک طرز فکریست که با طرز فکر بیست سال پیش ما ، که با دکتر مصدق مکاتبه کردیم کاملاً متفاوت است ، با درنظر گرفتن واقعیت‌های سیاسی کنونی که از حیث وجود آمدن احزاب با آن زمان چندان تفاوت نکرده . و نکته دیگر حالا ، در باره جبهه ملی و علل شکستن البته جای صحبت بود که در یک ساعت پیش من با آن نپرداختم چون صحبت خیلی طولانی شده بود و به رحال می‌شود در باره اش صحبت کرد .

سؤال : خیلی متشرم خیلی شمارا خسته کردم خیلی ممنونم آقای شاکری خیلی ممنونم ، مرسی (پایان قسمت اول مصاحبه با آقای علی شاکری پاریس ۲۵ مه ۱۹۸۴)

قسمت دوم مصاحبه آقای علی شاکری

سؤال : اگر اجازه بدهید قسمت دوم مصاحبه مان را شروع می کنیم . شما در مصاحبه قبل فرموده بودید که جبهه ملی حامل یک پیام اجتماعی و سیاسی بسیار با ارزشی بود که هنوز هم ارزش خود را از دست نداده ولی چون سازمان نداشت از فعالیت موء شرعاً جز بود ، درست است . چرا هیچ وقت نتوانست سازمان داشته باشد جبهه ملی .

آقای شاکری : جواب به این سوال با یدشامل دو دوره باشد . یکی دوره قبل از ۲۸ مرداد و دیگر دوره بعد از ۲۸ مرداد چون شرایط کار جبهه ملی در این دو دوره کاملاً متفاوت بوده . در دوره^۱ قبل از بیست و هشت مرداد جبهه ملی دارای احزابی بود ، مهمترین این احزاصلات عبارت بودند از حزب ایران و بعد هم حزب زحمتکشان ملت ایران که دکتر بقائي تاسيس کرده بود و بعد با پيوستان خليل ملکی به آن حزب دامنه وکيفيت جديدي پيدا کرده بود و بعداً " زمانی که دکتر بقائي وسوسه جدا شدن از دکتر مصدق را پيدا کرده بود ، اين حزب که حزب نيرومندي شده بود به دو بخش تقسيم شد و بخشی از آن به دنبال خليل ملکی انشعاب كردند و اين بخش پيرو خليل ملکی همچنان به پشتيبانی خودش بعنوان يك حزبي خيلي فعال چپ ولی ملی ، به پشتيبانی خود از مصدق ادامه داد . احزاصلات کوچکتری هم غير از اين دو حزب وجود داشتند که ممکن بود بعضی از آنها در صورت ادامه وضع بهمان شکل آينده ای پيدا بكنند ولی بعدها وجود هيمون دو حزب نشان ميدهد که جبهه ملی بکلی بدون پاييه سازمانی هم نبود . از طرف دیگر جبهه ملی به اصناف يعني اين سازمان هاي سنتي جامعه ايران ، اصناف بازار و اصناف مربوط به بعضی حرفه هاي دیگر متکی بود . وقتی توجه بكنيم که حزب و سنديكا سازمانهای مدرنی هستند که از داخل خود جامعه ايران بوجود نیامند بلکه جامعه ايران را آنها از خارج از غرب بخصوص اقتباس کرده و سازمان های سنتی جامعه اiran همان اصناف و رسته های قدیمی جامعه هستند می بینيم که خوب ما در دوره^۲ قبل از ۲۸ مرداد ۳۲ ، در يك جامعه ای هستيم که از طرفی روی سازمان های سیاسی و اجتماعی مدرن هم بوجود بياورد . جبهه ملی زمانی که دکتر مصدق آنرا تاسيس کرد از اين دو وسیله هردو در واقع استفاده ميکرد . برای مجهر شدن به پاييه های سازمانی سیاسی و اجتماعی ، منتهی آن چيزی که مانع از رشد اين پديده های سازمانی در پاييه جبهه ملی شد وقوع کودتای ۲۸ مرداد بود ، چون با وقوع اين کودتا فعالیت اين سازمانها همگی متوقف و من نوع شد و فعالیت اين

سازمانها زیرزمین رفتند . شکی نبیست که در فعالیت زیر زمینی سعی کردند که به مبارزات خودشان ادامه بدهند مدتی ، اما این مبارزه دیگر آن دامنه وکیفیت سابق را نداشت این وضع تا ۱۳۴۵ و ۴۱ ادامه پیدا کرد تازمانی که در حکومت کوتاه مدت دکتر امینی که احزاب آن فرصت را پیدا کردند تا یکبار دیگر یک فعالیت جدیدی را از سر بگیرند ، و به باز سازی سازمانی خودشان به پردازند . در این دوران اتفاقاتی در جبهه ملی رخ داد که مانع از این شد که این طرح هم به نتیجه مطلوبی برسد . بعضی از این اتفاقات مربوط به خود شکل سازمانی بود که جبهه ملی انتخاب کرده بود و برخی دیگر از این اتفاقات مربوط میشد به استراتژی سیاسی جبهه ملی . بطور اختصار این استراتژی در این زمان در نوعی ناسازگاری و رو در روئی با دکتر امینی و دولتش خلاصه میشد و از آنجایی که دکتر امینی که تا حدی شرایط "لیبرالی" را داشت بوجود میآورد سقوط کرد ، با سقوط او اختناق از قبل هم شدید تر شد و شانس گسترش سازمانی جبهه ملی یکیار دیگر خیلی خیلی ضعیف و محدود شد . اینکه جبهه ملی در سقوط دکتر امینی و بهر حال به نتیجه نرسیدن این دوره کوتاه چقدر مسئولیت داشته ، اینجاست که پای مسئولیت استراتژیک خود جبهه ملی را پیش میکشد . مسئله دیگر که گفتم ، مسئله شکل سازمانی جبهه ملی بود شکلی که در آن زمان بعضی از سرانش انتخاب کرده بودند مسئله وسیع تری است که من آنرا بطور خلاصه به این شکل سعی میکنم که بیان بکنم . بسیاری از سران و رهبران جبهه ملی و اعضای شورای موقت جبهه ملی که بعد در کنگره اول هم مجدداً "انتخاب شدند" عضویت شورا ، فکر میکردند که جبهه ملی با استی دارای یک سازمان واحد باشد که اعضای احزاب و اصناف وابسته به جبهه ملی در آن سازمان واحد بطور یکسان متکمل بشوند . مثل اینکه جبهه ملی در واقع خودش یک حزب وسیع بشود . بنابراین یک عضو حزب ایران می باید با یک عضو حزب نیروی سوم آقای خلیل ملکی که در آن زمان نامش عوض شده بود و اسماش شده بود جامعه سوسیالیست ها : جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران ، یا یکی از گروه های دیگر مثل نهضت آزادی که بعداً "تأسیس شد و غیره باید اینها در واحد ها وحوزه های جبهه ملی کنار هم بنشینند . این همزیستی مستلزم این بود و این نظری بود که بعضی ها بعداً "رسماً" اعلام کردند که احزاب جبهه ملی سازمان خودشان را منحل بکنند وهمه فقط متعلق به یک سازمان واحد باشند . این نظر که عده ای به سختی از آن پشتیبانی میکردند و در راه تحقیق فعالیت میکردند ، مورد قبول عده ای ، بخصوص مورد قبول کسانی که رهبر جبهه ملی بودند و جزو سران احزاب جبهه ملی هم بودند قرار نمیگرفت . در آن زمان ما که در اروپا بودیم از این نظر که احزاب منحل بشوند به سختی پشتیبانی کردیم چون در اروپا قسمت اعظم اعضای جبهه ملی تعلق بهیچ حزبی نداشتند و احزاب کاملاً "در اقلیت بودند در اینجا . و ما فکر میکردیم که این تعلق های حزبی مانع ارزش دیکی اعضای جبهه ملی

بهم و ایجاد اعتماد کافی بین آنهاست . اما در ایران که گویا احزاب واقعیت موجودیت بیشتری داشتند مسئله خیلی از این پیچیده تر بود و اختلافاتی که از این ناحیه بوجود آمد بین سران جبهه ملی ، این اختلاف دامنه اش به آقای دکتر مصدق کشید یعنی پیش ایشان برده شد بعنوان مرجع داوری وایشان نظری که در آن زمان اطهار کردند بع نفع کسانی بود که از باقیماندن احزاب پشتیبانی می کردند . در مورد جبهه ملی اروپا به دلائلی که عرض کردم اگرچه بار اول جواب ایشان شبیه جوابی بود که به ایران داده بود دربار دوم ایشان بوسیله توضیحات واستدلالات ما از خارج تا حدی قانع شده بودند و جوابی داده بودند که بر طبق آن دست ما را برای پیدا کردن شکلی مناسب آزادگذاشته بود . ولی برای ایران ایشان در طی مکاتبات متعددی که با سران جبهه ملی و اعضای شورای جبهه ملی کردند پاشاری شدید کردند که شکل حزبی جبهه ملی حفظ بشود با این معنا که احزاب منحل نشوند که هیچ ، بلکه اصلاً اعضای شورای جبهه ملی با یادنما یندگان احزاب و گروهها و دستجات و اصناف و این قبیل چیزها باشد برای اینکه و دلیل ایشان این بود که باید پشت اینها یک نیروی متشکل وجود داشته باشد و الا اینها نماینده کسی نخواهند بود . به حال این مناقشات هیچگونه نتیجه مثبتی نداد و کار با ینجا رسید که بخصوص بعد از وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که چندین ماه بود که سران جبهه ملی در زندان هم بودند ، یعنی تحت فشار سیاسی و اختناق موجود از یک طرف و تحت تاثیر اینگونه مناقشات از طرف دیگر اعضای شورای جبهه ملی یا اگر اشتباه نکنم اعضای هیئت اجرائیه جبهه ملی عملاً " کناره گیری خودشان را از مسئولیت شان اعلام کردند و طی نامه ای هم این موضوع را به آقای دکتر مصدق اظهار کردند . بخصوص آقای صالح که رئیس هیئت اجرائیه بود در واقع . و با این ترتیب جبهه ملی بدون ارگان رهبری ماند و تمام کارهایی هم که تا آن زمان برای مجهز کردن جبهه ملی و سازمان پایه ای شده بود آنها هم عقیم و متوقف ماند . و بطور خلاصه اینها بود علل اینکه کار تشکیلاتی جبهه ملی از آن حدی که در آن زمان پیدا کرده بود تجاوز نکرد . البته در همان سال ۱۳۴۱ ، که بر طبق الگوی یک سازمان واحد سرتاسری عده ای بسازمان دهی مشغول شده بودند ، آنچه که از تظاهرات و سایر فعالیتها در تهران و شهرستانها صورت میگرفت بخصوص در دانشگاه و بازار نشان دهنده این بود که یک سازمان دهی نسبتاً " نه کافی بلکه رسا برای مقتضیات آن زمان ، در حال بوجود آمدن بود . جبهه ملی در سرتاسر محله های تهران دارای جلساتی بنام حوزه بود که اینها مرتبه " گویا تشکیل میشد ، بر طبق اظهارات و مسئولیت آن زمانش بخصوص در دانشگاه هزاران عضو یا هوادار داشت در بین دانشجویان . حوزه های جبهه ملی حتی در بازار تشکیل میشد و اگر این دو ضربه به رهبری جبهه ملی وارد نمیشد یک ضربه ۱۵ خرداد وزندانهای قبل و بعد از آن و دو ، اوج مناقشات یعنی اعضای رهبری برس شکل سازمانی ، شاید جبهه ملی موفق میشد که دارای یک سازمان دهی مناسب برای وظایف اینها بشود . اینها علت هایی است که در یک بررسی اولیه و لااقل سطحی بنظر میرسد ولی شاید

علل عمیق تری هم وجود داشته باشد . آن چیزی که از این تاریخ به بعد بهر حال مانع از هرگونه ابتکار دیگری شده تشید اختناقی است که از ۱۵ خرداد با ینظر دیده میشد و دامنه یافتن فعالیت‌های ساواک و اینکه این فعالیت‌ها روز بروز "سوفیستیکه" تر شده و موفق شدند که هرگونه عمل مخالفین را جز کسانی که دست به اعمال تروریستی میزدند و سازمانهای خیلی مخفی کوچک تروریستی تشکیل میدادند هرگونه اعمال و حرکات مخالف دیگری را خیلی بسرعت متوقف بکنند .

سؤال؛ ببینید جبهه ملی یک حالت رکودی پیدا کرده همانطور ماند هیچ چیز جوانی توییش نیامد هیچ عوض نشد میدانید اصلاً" یک چیزی بود دیگر ماند و همانطور از هم وارفت .

آقای شاکری؛ خوب عرض کردم این بنظر من در درجه‌اول معلوم اختناقه . چون سران جبهه ملی با اینکه اکثرشان همکاران دکتر مصدق بودند که داشتند پیر میشند و اکثراً "کاریر سیاسی شان را سالها بود گذرا نده بودند و مسن ترین آنها یعنی در واقع مجرب ترین آنها آدمهای بودند مثل آقای اللهیار صالح ، آقای باقر کاظمی ، آقای کشاورز صدرواینها ، و شاید این تصور برای عده‌ای پیش بیا یدکه اینها مایل نبودند که جوانها شرکت داده بشوند . ولی واقعیت اینست که بهر حال یک نیروی جوان هم در جبهه ملی بوده یعنی نیروی دانشگاه تهران بوده، نیروی دانشگاه‌های دیگر بوده، سازمانهای نیروی دانشجویی خارج از کشور بوده که البته تاثیر چندانی از دور نداشتند ولی میتوانستند تاثیر بگذارند اگر خفغان شدیدنبود . و بخاطر همین مسائل هست که بخاطر اعتقاد شدید جبهه ملی‌ها به دموکراسی بود که جبهه ملی بلافاصله یعنی خیلی بسرعت کنگره اولش را تشکیل داد . وقتی تجدید سازمانش و تجدید فعالیتش را شروع کرد . وقتی توجه بکنیم که در بین احزاب و سازمانهای سیاسی ایران اصلاً" رسم کنگره گذاشتن تقریباً" دیده نشده جز در موارد استثنائی مثل "حزب توده در سالهای اول تشکیل‌شدن دوکنگره داشته و بعد از آنها هم البته بعلت اختناق شاید آنها هم بتوانند توجیه بکنند کارشان را در طی بیش از چهل سال که از موجودیتش میگذرد دوکنگره بیشتر نداشته آنهم در همان سالهای اول فعالیتش ، اینهم تازه خودش یک استثناء است ، در مورد احزاب دیگر تقریباً" اینهم دیده نمیشود ، اینهمه گروههایی که از دموکراسی دم زدند از جمله مثل "سازمان مجاهدین خلق که یک سازمان نسبتاً" نوتری هست اینکه در دوره تجدید فعالیت جبهه ملی بلافاصله اولین کنگره آن تشکیل میشود این نشانه خیلی مثبتی است هم از روح دموکراسی در جبهه ملی و هم از روح جوان، وجود قدرت و روح جوان در جبهه ملی ، منتهی و در کنگره اول جبهه ملی هم جوانها نماینده داشتند در ایران ، یعنی دانشگاه تهران نماینده داشته . حالا نمایندگانش همگی شاید نمایندگان چندان درخشانی نبودند . وعده شان شاید خیلی زیاد نبوده ولی

بهر حال نماینده جوان خیلی بودند . اگر وضع آن شکل تحول پیدا نمیکرد همه چیز
 قدغن نمیشد ، فشار شدید نمیشد و امکان تشکیل مجده شورای جبهه ملی یعنی ادامه
 فعالیت شورای جبهه ملی و بعد تشکیل کنگره های بعدی باقی میماند ، چه بساکه نیروی
 جوان در داخل کنگره قدرت و نفوذ بیشتری کسب میکرد و بتدریج رهبری پیرتر یا
 بالکل کنار میرفت یا لاقل از دامنه نفوذ کاسته میشد و رهبری فقط تا حدی نقش
 تعديل حرکات تند جوانها و راهنمایی را بعده میگرفت . ولی از آنجاییکه اختناق
 به آن سرعت شدید شد ، بین جوانها و پیرها که بهر حال بیکرتیم نمیتوانستند
 حرکت بکنند یک شکاف عمیقی افتاد . پیرها بخانه هایشان رفتند ونشستند بعضی
 از اشخاص . . . و رهبران مسن که چندان هم مسن نبودند و مال نسل بعد بودند مثل
 آقای بازرگان و آقای بختیار اینها خوب اینها دنبیا میکربودند و فعالیت
 بیشتری میکردند ولی آن نیرو بعنوان مرکز هماهنگ کننده که اینها بهم نزدیک
 بکند آن از بین رفته بود ، و از این بدتر هماهنگی بین نسل جوان و نسل سالخورده
 که لازمه اش وجود یک مرجعی یک " اوتورتیه " خیلی نیرومندی مثل کنگره بود این
 قابل تأمین نبود دیگر جوانها بنا بر این عده ای سرخورده و دلسوز شدند رفتند
 دنبال کار شان و عده ای هم که علیرغم اختناق مصربودند که به مبارزه ادامه بدهند
 رفتند دنبال راههای تند تروریستی و سازمانهای زیرزمینی . کما اینکه میدانیم
 بسیاری از پایه گذاران چریک های فدائی و مجاهدین یا اعضای سابق سازمان جوانان
 جبهه ملی در دانشگاه تهران بودند یا بهر حال از هوا داران و سمپاتیزان های آنها
 بودند . یکی از آنها یعنی امیرپرویز پویان که در واقع میشود گفت پایه گذار
 نظری چریکهای فدائیان خلق بود از اعضای خیلی فعال جبهه ملی در دانشگاه بوده و
 احمدزاده ها همین جور خیلی هایشان از این قبیل بودند شفاییان همینطور . یعنی
 وقتی فهرست پایه گذاران جنبش های مسلح ان زیرزمینی آن زمان را بررسی می کنیم
 می بینیم بهترین و فعالترین و متفکرترین پایه گذاران در جوانی شان یعنی چند سال
 قبل از آن اعضای جبهه ملی بودند . وقتی این شکاف بوجود آمد اینها ناچار بدون
 سرپرست سیاسی بدون راهنمای مجرب سیاسی به راههایی کشیده شدند که برای مملکت
 نتیجه مثبتی نداشت .

سوال : وقتی که فضای باز سیاسی در ایران با صلح اعلام شد و احزاب شروع کردند
 به فعالیت جبهه ملی چکار کرد ؟

آقای شاکری : منظور در سالهای قبل از انقلاب

سوال : بله در همان سالها

آقای شاکری؛ واقعیت‌اینست که فضای باز سیاسی فقط اعلام شدولی در واقع بوجود نیامد. البته خوب یک احساس اختناق کمتری بتدریج بوجود آمده بود. در ابتدای این احساس، عده‌ای از روشنفکرها میدانیم که شروع به یک نوع فعالیت‌هایی کردند از جمله آقای حاج سید جوادی نامه‌های سرگشاده‌ای به شاه نوشت. تقریباً "همزمان با همین فعالیتها بود که سه نفر از رهبران جبهه ملی نامه سرگشاده‌ای به شاه نوشتند این سه نفر عبارت بودند از آقای دکتر سنجابی، آقای دکتر بختیار و آقای فروهر، و در آن نامه فقط همان اصل همیشگی مورد نظر و اعتقاد جبهه ملی را باشد و قاطعیت‌یکبار دیگر مطرح کردند. و آن اصل عبارت از این بود که قانون اساسی به تمام وکمال اجرا بشود. این نامه که حدود دو صفحه بود صرفاً "حول این موضوع دور میزد. اما خوب این نامه، این نامه نشانه شروع یک مبارزه جدید میتوانست باشد ولی جواب مساعد چندانی بآن داده نشد. یعنی قانون اساسی را اجرا نکردند بلکه شروع کردند به تغییر دولتها. دولت‌های تغییر کرد دولت‌آموزگار آمد و بعد بحران رژیم روز بروز شدید تر شد و آن چیزی پیش‌آمد که دیدیم. ولی قانون اساسی اجرا نشد. جبهه ملی در واقع دست بیک‌چنین اقداماتی در سطح رهبری خودش زد ولی در این دوره واقعیت‌اینست که فعالیت‌مoweثی برای سازمان دهی نکرد. البته شورای جبهه ملی مجدداً "تشکیل شد من درست نمیدانم برطبق چه معیاری این شورا تشکیل شد آیا همان اعضای شورای سابق که بعد از مناقشات رهبری در آن سال‌ها کناره گیری کرده بودند یا لااقل فعالیتشان را مسکوت‌گذاشته بودند همانها بودند که مجدداً "آغاز فعالیت‌کردند یا عده‌ای دیگری راهم از طرق "کواپتاپیون" وارد خودشان کردند، گویا عده‌ای غیر از آن افراد هم در این دوره به عضویت‌شورا در می‌آیند از طریق همین "کواپتاپیون". ولی بهرحال این شورا اگر فعالیتی میکردد و فعالیت‌های پشت‌پرده سیاسی بوده که مردم از آن اطلاع چندانی نداشتند. در تبلیغاتی منعکس نمی‌شده و بخصوص درجهٔ یک سازمان دهی در بین مردم و نیروهای جوانتر و فعال تر فعالیتی در این مورد دیده نشده از رهبران جبهه ملی، این یک واقعیت است. این را می‌شود یک‌کمبود و یک‌گناه بزرگی از جانب جبهه ملی در این دوره حساب کردولی باشد زیاد نبرد که این رهبری آن رهبری است که ۲۵ سال از فعالیت محروم نگاه داشته شده پیر شده فرتtot شده تجاریش را کاملاً از دست داده و اگر عناصر فعال و دینامیکی یا جوانتری هم در بین شان وجود داشته، آنها هم از طرفی یا همیشه در اقلیت بودند بدلا لیلی که قبلًا گفتم چون کنگره‌ای در کار نبوده فعالیت نبوده در آن ۲۵ سال، یا اینکه خود آنها هم در واقع بعلت دور ماندن اجرای از فعالیت موثر تاحدی دچار کنندی در فعالیت‌شان شده بودند. پس این کنگره گناه متوجه جبهه ملی در آن زمان هست ولی مسئولیت عمیقش متوجه خفغان طولانی است.

سوهال : وقتی که بهش پیشنهاد کردند باید حکومت را در دست بگیرد سنجابی قبول نکرد که ..

آقای شاکری : اینکه تا چه حد سنجابی قبول نکرد درست ما نمیدانیم . الان یا در زمان انقلاب آقای سنجابی و طرفدارانشان اظهار میکردند که قبول نکردند . بعضی اطلاعات دیگر ازناحیه های دیگر حاکی از این هست که آقای سنجابی آماده قبول کردن بوده و شاه قبول نکرده . شاه با آقای سنجابی ملاقات کرده ولی به آقای سنجابی و صلاحیت آقای سنجابی در حفظ مملکت اعتماد نکرده چون ایشان یعنی شاه بخصوص بعد از مشاهده اتفاقی که در نوبل لوشا تو افتاده و بعد از ملاقات حضوری خصوصی با سنجابی گویا به این نتیجه رسیده که از سنجابی هر روزی ممکن است یک عملی شبیه نوبل لوشا تو سربزند ، وزمام مملکت را نمیشود بددست یک همجنین شخصی داد . به این جهت شرایط دکتر صدیقی را شاه می پذیرد و شرایط دکتر بختیار را هم می پذیرد . شاه ترجیح میدهد شرایط سخت دکتر بختیار را بپذیرد ولی به رحال این آقایان را ترجیح میدهد به آقای سنجابی که در آن لحظات خیلی خیلی بحرانی آن کفايت و تیز بینی و جسارت لازم را در برخورد با وقایع از خودش نشان نمیدهد .

سوهال : منظورتان از شرایط سخت بختیار چه بود که شاه ..

آقای شاکری : یکیش همین بود که شاه باید مملکت را ترک بکند . البته این شرط را آقای صدیقی نگذاشته بود بر عکس معتقد بود که شاه باید ولواینکه از پایخت دور باشد در مملکت بماند ولی خوب این شرط خیلی مهمی بوده و سایر نکات برنامه دولت بختیار که انحلال ساواک را در برداشت آزادی زندانیان سیاسی را در برداشت گرفتن رای تمایل از مجلس را در برداشت و آزادی مطبوعات و غیره .. همه اینها در برداشت اینها برای شاه که سالیان دراز در مخالفت با این اصول حکومت کرده بود ساده نبود قبولش ولی شاه قبول کرد و شاید اگر اصرار بیشتری میشد و فرصت بیشتری بود شرایط بیشتری را هم شاه قبول میکرد از جمله اینکه وزیر جنگ و رئیس ستاد و اینها از طرف خود شخص نخست وزیر تعیین بشوند که البته این به نفع مملکت تمام میشد چون در این صورت آنچه که در ستاد ارتشد اتفاق افتاد روز ۲۲ بهمن اگر سران ارتشد از طرف دکتر بختیار تعیین شده بودند ، با احتمال خیلی قوی اتفاق نمی افتاد . ولی خوب این شرط را دکتر بختیار یا نگذاشت یا اگر هم مطرح کرد روی آن پافشاری نکرد . ولی شرایط دیگر شرایط سختی بودند و شاه همه آنها را پذیرفت .

سوهال : می فرمائید شاه نخواستند که سنجابی نخست وزیر بشود بعد از اینکه از نوبل لوشا

برگشته بود با زهم سنجابی حاضر بود نخست وزیر بشود ؟ چون شهرت داشت اینجا که آمد و با خمینی توافق کرد دیگر قبول نکرد نخست وزیر را .

آقای شاکری : این چیزی که من میگوییم مبتنی بر بعضی از اطلاعاتی است که خوب ، درکتابها خوانده نمیشود . هاداران آقای سنجابی چون خط ایشان را من بعدا " در این باره با ایشان صحبت نکردم ، هاداران آقای سنجابی مدعی هستند که آقای سنجابی در ملاقات با شاه از قبول پست نخست وزیری امتناع کرد . ولی اطلاعاتی وجود دارند که این ادعا را رد میکنند . از جمله ، اگر اشتباه نکنم وقتی به آقای بختیار پیشنهاد نخست وزیری میشود آقای بختیار این را به اطلاع هیئت اجرائیه جبهه ملی با این شکل میرساند که میگویند نخست وزیر تغییر خواهد کرد و نخست وزیر آینده از ما خواهد بود . آقای سنجابی بلافاصله جواب میدهد که پس در این صورت نخست وزیر آینده باید من باشم چون من رهبر جبهه ملی هستم . و آقای بختیار جواب میدهد من این را به ایشان خواهم گفت ولی در مذاکراتی که بین آقای دکتر صدیقی و شاه و بین آقای بختیار و شاه صورت گرفته نکات دیگری هم وجود دارد از جمله شکایت شاه از کارکتر دکتر سنجابی است و نکاتی منفی که درباره شان گفته میشود که دکتر صدیقی نمی توانسته اینها را رد بکند ولی تصدیقهم شفاهما " با صدای بلند نمی توانسته بکند و دکتر صدیقی سعی میکند از تصدیق شفاهی با صدای بلند یا رد با صدای بلند خودداری بکند و در همین زمینه شاه به دکتر بختیار هم اشاره میکند و میگوید من از این می ترسم که این دوست شما در صورتیکه سمت نخست وزیری با ایشان داده بشود شبیه کاری را که در نوفل لوشا تو کردند یعنی امضا یک سند سه ماده ای ، در کشور دیگری هم ، مثل " اگر به شوروی دعوت بشوند بکند و منافع ایران را بخطر بیندازند و این حرف و حرفهای دیگری نشان میدهد که شاه با اینکه دکتر سنجابی را بحضور خواسته بودیا با دکتر سنجابی صحبت کرده بود و شاید هم مقصودش از این ملاقات سنجیدن قابلیت دکتر سنجابی برای نخست وزیری در آن لحظه بوده ظاهرا " به این نتیجه میرسد که دکتر سنجابی قادر به انجام چنین وظیفه ای نیست . حالا بهرحال با معیارهای محمدرضا شاه در آن زمان ، ولی یک چنین تشخیصی را میدهد و از خلال آن صحبتها این تشخیص خودش را به دکتر صدیقی و دکتر بختیار منتقل میکند و با اینکه گفتم شرایطی که دکتر بختیار برای شاه گذاشت شرایط سختی بودند برای روحیه شاه ، معدلک شاه آنها را پذیرفت چون خوب باز این اطلاع هم وجود دارد که بسیاری به شاه گفته بودند در مشورت ها که بختیار مردم حکم و قرضی است و در این لحظه در بین سران ملی یکی از افراد نادری است که میشود روی آن شخص تکیه و اعتماد کرد ، برای نجات مان برای حفظ مملکت .

سوء‌ال : و یاران بختیار بهش ایراد میگیرند که نگفت و مطرح نکرد این را در شورا و شورای جبهه ملی را در مقابل یک عمل انجام شده قرارداد.

آقای شاکری : وقتی به دکتر بختیار این پیشنهاد شد دکتر بختیار مسئله را به هیئت اجرائیه جبهه ملی اطلاع میدهد متنی باید این را اضافه کنیم که از زمانیک تظاهرات مربوط به تاسوعا و عاشورا مطرح شده بود و اتفاقاتی افتاده بود که من با خاطر ندارم در مصاحبه های قبلی به آن اشاره کرده ام یانه، بعلت مخالفت دکتر بختیار با شرکت جبهه ملی در این تظاهرات که طالقانی برای اندادخته بود یعنی در واقع تظاهراتی که مذهبی بود و در خدمت خمینی بود بین دکتر بختیار و بقیه اعضای هیئت اجرائیه بخصوص بین دکتر بختیار و دکتر سنجابی و فروهر اختلاف شدیدی بوجود آمد و از آن زمان چون تصمیمی که آقای فروهر گرفته بود برای شرکت در این تظاهرات خودسرانه بود و هیئت اجرائی در این مورد در واقع رای نداده بود، آقای دکتر بختیار بشدت عصبانی شد و اعلام کرد که من در این هیئت اجرائیه دیگر شرکت نخواهم کرد . از آن به بعد هم گویا دکتر بختیار در جلسات هیئت اجرائی شرکت نکرد. از تاسوعا و عاشورا تازمانیکه بدکتر بختیار پیشنهاد نخست وزیری شد، بیش از یکماه گذشته، و در این فاصله البته این شکاف همچنان موجود بوده، معاذلک چون دکتر بختیار به رحال با دوستان جبهه ملی با سایرین لاقل تماس غیررسمی اش را حفظ کرده بوده و با آنها مذاکره و ملاقات میکرده خبر مربوط به نخست وزیری یکی از اعضای جبهه ملی را همانطور که گفتم با اطلاع آقایان رسانده، آن جواب دکتر سنجابی بود که گفتم و بعد، بعد از اینکه معلوم میشود که شاه مصمم هست و کسی دیگری را قبول نخواهد کرد و راه حل دکتر صدیقی هم قبل " منتظر شده بود؛ یک عکس اول عمل خیلی بدی دربین بعضی از سران جبهه ملی بوجود میآید یعنی بین هوا داران آقای سنجابی، و آقای سنجابی مسئله را در این زمان به شورا می برند با این شکل که باید دکتر بختیار چون بدون مشورت با ما تصمیم گرفته از جبهه ملی اخراج بشود. قبل از اینکه این کار انجام بگیرد بی سی سی خبر اخراج آقای دکتر بختیار را از جبهه ملی اعلام میکند، قبل از اینکه این مسئله در شورا اصلاح طرح بشود و این را هم میدانیم که قبل از اینکه تصمیمی گرفته شده باشد همین قدر که این صحبت به میان میآید آقای سلامتیان به دوستانش در بی بی سی تلفن میکند و خبر را بعنوان یک امر واقع شده اطلاع میدهد و بی بی سی خبر آقای سلامتیان را در واقع پخش میکند. خوب این خبر حالا چه تاثیری روی روحیه ملت ایران در آن لحظه و شاید حتی روی شورای جبهه ملی داشته مسئله ایست که باید سنجیده بشود ولی بی تاثیر هم مسلم " نبوده . بنا بر این دکتر بختیار از اینکه مسئله را در جبهه ملی مطرح بکند امتناعی نداشته ولی برخوردي

که با مسئله میشود از طرف دکتر سنجابی در همان ابتدای امر مانع از این میشود که مسئله بطرز صحیحی جلو برود . با جو مسمومی که در اثر این وقایع بوجود آمد دکتر بختیار از شرکت درجسهء شورا خودداری کرد .

سؤال : مسئله دیگری که می خواستم مطرح بکنم وقتی که این راه پیمایی ها شروع شده بود و جبهه ملی هم توانی شرکت نمیکرد و حالا شما می فرمائید که داریوش فروهر خودسرانه پیوسته بوده به این راه پیمایی ها ولی بهر حال اصلاً "بقیه بودند که جبهه ملی را می کشیدند . یعنی جبهه ملی در آنجا .. من که البته نبودم توی ایران و در این تظاهرات اما آن جوری که شنیدم یعنی واقعاً "جههه ملی چیزی نبود .

آقای شاکری : تمام بحث بر سرهمین است که آیا یک رهبری وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد و تمام "تانسیون" و اختلافی هم که در "ارگان" رهبری جبهه ملی بوجود آمده بود از همین جا سرچشم میگرفت . در واقع از همه سوابق دیگر مسئله که بگذریم از همان تاریخ واقعه "نوفل لوشا تو" یعنی سه ماده ای نوفل لوشا تو که شروع بکنیم و جلو بیاییم علل این مسئله روشن میشود . در نوفل لوشا تو آقای دکتر سنجابی در واقع یک "آکت دوردی سیون" در مقابل خمینی امضا میکند . سران جبهه ملی بخصوص آقای بختیار اینطور می گویند که آقای سنجابی اصلاً ما موریتی برای مذاکره با آقای خمینی نداشته ، ما موریت آقای سنجابی این بوده که به کنگره انتerna سیوتال سوسیالیست به "کبک" یا شهری در کانادا بروند ایشان البته می توانستند در پاریس هم توقفی بکنند چون آقای خمینی در پاریس بودند . این یک فرصتی بوده برای این که بین این دو رهبر یا این دو رهبری یک تماسی حاصل شود و از نیات هم باخبر بشوند . شکی نیست که هر رهبری که آماده تر و زنگتر باشد اطلاع بیشتری راجع به طرف مقابل کسب میکند . به آقای سنجابی ما موریت داده شده بوده که شما ضمن سفرتان از این ملاقات اگر رخ داد استفاده کنید ببینید این مرد چه نیتی در سردارد . آقای سنجابی بجای اینکه این کار را انجام بدهد به اینجا می آید ابتدا سفر کانادا ایش را اصلاً ملغی میکند تحت تاثیر القایات یک عده از اطرافیان و بعد البته بنده خودم همان روز همان جا حضور داشتم وقتی ایشان الغاء را اعلام کرد و شاید بتوانم بگویم که من هم خوشحال شدم از الغای ادامه سفر ایشان ولی خوب این چندان ربطی به مطلب و ما موریت ایشان ندارد ، ایشان ما موریتشان را انجام نمیدهد یعنی میروند پیش خمینی مذاکره می کنند نه برای کسب اطلاع بلکه برای تسلیم شدن . شاید با مید اینکه حمایت آقای خمینی را برای شخص خودشان جلب کنند ، خوب ایشان این کار را می کنند و تسلیم میشوند به ایران بر میگردند و این تحفه خودشان را به ایران می بردند در ایران این تحفه مورد استقبال عده ای قرار میگیرد و از طرف

عده. دیگری رد میشود. آقای بختیار جزو کسانی بوده که در آن لحظه بشدت با این عملی که شده مخالفت میکند. (پایان نوار ۴ ب)

شروع نوار ۵ ب

آقای بختیار بنا بر این از این لحظه شروع به مخالفت میکند. خوب در این لحظه بنا بر اینکه عملی که آقای سنجابی انجام داده در واقع میشود گفت نیمی از شانس جبهه ملی را از بین برده بهر حال همه چیز از بین نرفته. هنوز تا تشکیل دولت ملی و بعد بازگشتن خمینی به ایران و وقایع ادوسه ماه فاصله است. در این دو سه ماه یک رهبری یا یک جناح رهبری توانا می توانست لاقل مواضعی را در بین مردم برای خودش بوجود بیاورد بخصوص با استفاده از محبوبیت سنتی که جبهه ملی داشته نامی که جبهه ملی داشته، در حالیکه خمینی را تا یکسال قبل مردم نمی شناختند مواضعی را حفظ بکند و بوجود بیاورد که اگر هم قرار هست پا مذهبی ها و با خمینی نسبت ها یک "کوپرومی" صورت بگیرد این "کومپرومی" از یک موضع قدرت بشود، اما اینها از موضع قدرت کار نمی کنند اصلاً موضعی را حفظ نمی کنند که قدرتی در آن باشد. بنا بر این، تسلیم کامل می خواستند بشوند و آقای بختیار از این لحظه به بعد مقاومت شدیدی میکند و خوب چون آن وقت جبهه ملی که از ایشان حمایت میکند بسیار بخش کوچک و ضعیفی بوده ایشان در آن دوره موفق به برگرداندن جریان نمی شوند ولی اگر تمام جبهه ملی یا بخش مهمی یا اکثریتش از این عقیده نه از شخص بختیار، بلکه از این عقیده از این پرنسیپ که مالائیک هستیم، ما ملی و دموکرات هستیم ما پیرو صرفاً "یک جریان مذهبی نمی توانیم بشویم ولی ما حداکثر می توانیم با آنها مذاکره بکنیم و توافق های نسبی بکنیم و بهر حال پرچم دار آزادی و دمکراسی ما هستیم، دولت را ما باید تشکیل بدهیم و غیره. اگر این کار را می کردند چه بسا بخشی از نیروهای چپ و بخشی از نیروهای راست راهم بطرف رهبری خودشان می کشیدند آنها را متوجه خطر می کردند و نیروی کسب می کردند و موفق میشدند که دولتی بوجود بیاوردند که بجای اینکه ۳۷ روز دوام بیاورد لاقل ۵ ماه ع ماه دوام بیاورد لاقل بیک مرحله ای از آزادی های دموکراتیک برسد، و شاید مقدمات انتخابات را هم بتواند فراهم بکند و ارتضی راهم امیدوار و دلگرم نگه بدارد که ارتضی تحت تاثیر سرانش با این آسانی تسلیم نشود. خوب خیلی اتفاقات می توانست بیفتدر صورتیکه در جبهه ملی بجز آقای بختیار عده دیگری هم بودند که از این خط مشی پیروی میکردند اما از آنجائی که قسمت اعظم رهبری جبهه ملی تسلیم طلب و "سویی ویست" شده بود بعلت همان کهنه گی و فرتوتی اش. البته آن نقش را دیگر نمی توانست بازی بکند.

سؤال : واکنش سازمان جبهه ملی اروپا چه بود نسبت به این عمل

آقای شاکری : در این لحظه در واقع چیزی بنام سازمان جبهه ملی اروپا وجود نداشت چون از یکی دو سال قبل از این وقایع ، سازمان جبهه ملی اروپا بدون اینکه رسم " خودش را منحل بکند " دو فاکتو" منحل شده بود و فقط عده‌ای از فعالین واعضای قدیمی اش در ماههای قبل از انقلاب سعی کرده بودند جلساتی بین خودشان بگذارند بیشتر در آلمان به منظور تجدید تشکیلات جبهه ملی اروپا . این جلسات فرصت بررسی و تحلیل چندانی را از وضع ایران بوجود نیم‌ورد اگر صحبت‌هایی درباره ایران میشد، وقایع ایران که بسرعت پیش می‌آمد، کاملاً سطحی بود براساس اطلاعات سطحی و با یک بررسی سطحی . درنتیجه جبهه ملی اروپا بعنوان سازمان نتوانست هیچ موضعی بگیرد . اما در زمانیکه آقای سنجابی در پاریس بود هنوز درست‌نم در همان روزهایی که مشغول مذاکره برای امضای آن سه ماده بود اگرچه مازم موضوع مذاکرات اطلاع ندادستیم چون عده‌ای حدود ۱۵ نفر از این فعالین قدیمی در پاریس حضور داشتند، که برای دیدن خمینی آمده بودند، برای دیدن خمینی از راه‌کنجکاوی یعنی برای دیدن " نوبل لوشاتو " و اینها شاید بعضی‌ها یشان شایق بودند شخصاً خمینی را ببینند ، تشکیل یک جلساتی میسر شد، این جلسات ، یکی دوتا از این جلسات با حضور آقای سنجابی بود و شبی که خبر امضای سند سه ماده‌ای بما رسید ما از تماش حاضرین در پاریس جلسه‌ای تشکیل دادیم مطلب را مطرح کردیم درباره آن بحث کردیم و به اتفاق آراء این عمل آقای سنجابی را رد کردیم . براساس این تصمیم یک سند سه ماده‌ای دیگری تنظیم شد به فارسی که بعداً " به فرانسه ترجمه شدو به روزنامه لومند داده شد و روزنامه لومند هم این را بعنوان یک جناح " اوپوزیسیون " داخلی جبهه ملی که با تصمیم رهبریش مخالفت کرده منعکس کرد در اولین شماره اش، این تنها عکس العملی بود که در آن زمان در خارج از طرف جبهه ملی نشان داده شد البته قبل از اینکه این سند را ما تصویب بکنیم و منتشر بکنیم به فارسی و فرانسه تلفنی با آقایان فروهر و بختیار هم تماس گرفتیم و آقای فروهر گویا گفته بودند که هر کاری که آقای سنجابی کرده مورد تایید نیست . آقای بختیار بطوریکه من بعداً " از ایشان سوال کردم گفته بودند که ما فعلاً" اطلاع نداریم دقیقاً "چه اتفاقی افتاده باید آقای سنجابی به ایران بیایند و ما بعد از مطالعه کاری که شده نظرمان را بگوئیم بعد که آقای سنجابی به ایران می‌روند برطبق گفته خود آقای بختیار ایشان وقتی که از واقعیت اطلاع پیدا می‌کنند از زبان خود آقای سنجابی، شدیداً مخالفت می‌کنند . بنابراین ، اثر این فعالیت مختصر و کوتاه ماروی سیر جریانات در خود ایران چنان نبوده و اصلاً اثری نداشته . والبته اگر ما دارای سازمان بودیم در آن زمان ، در آن لحظات بحرانی ، چه بسا موفق می‌شدیم لااقل از این

عمل تاریخی یعنی از امضا این سند بوسیله آقای سنجا بی جلوگیری نکنیم.

سوال : ببینید مثلاً "شما می گوئید که جبهه ملی نتوانست در ایران سازمان بدهد
بعلت اختناق توی اروپا که شما این فشارها را نداشتید چرا ...

آقای شاکری : در اروپا فشار دیگری داشتیم. ما در اروپا سازمان بوجود آوردیم
سازمان ما خیلی هم به نسبت شرایط و ترکیب اجتماعیش که همه اش از جوانها و
دانشجویان بود خیلی هم وسیع بود دارای هم کمیت و هم کیفیت مناسبی بود ولی
اختناق فقط در ایران نبود در واقع اختناق شامل خارج از کشور هم میشد با این معنی
که اگر کسی داخل جبهه ملی میشد و فعالیت میکرد بتدریج امکاناتش برای بازگشت
به کشور خیلی کم میشد اگر به ایران میرفت تحت فشار قرار میگرفت خیلی ها به
ایران رفتند تحت فشارهای خیلی شدید قرار گرفتند بعضی ها به زندان رفتند از اعضا
جبهه ملی خارج ، و از همه اینها مهمتر یک مطلب هست که نباید فراموش کرد و آن
اینست که جبهه ملی اروپا "اصلًا" به تنهاشی و بخودی خود نمی توانست معنای داشته
باشد در واقع اگر بعد از توقف فعالیت جبهه ملی ایران ، جبهه ملی اروپا چندسالی
شاید حدود ده سال و شاید بیشتر باز هم به فعالیت های خودش بصورت یک سازمان
ادامه داد ، در واقع میشود گفت که این یک قدری فانتزیست بوده کارش . چون یک
سازمان سیاسی که در "اپوزیسیون" قرار گرفته اگر مخالفت میکند با یک رژیم
باید همیشه حامل یک راه حل "آلترناتیو" سیاسی هم باشد یعنی باید مدعی این
باشد که من حاضر و قادر هستم بعنوان یک گروه سیاسی یا راءسا" زمام کشور را در
دست بگیرم یا لاقل از طریق ائتلاف با چند سازمان سیاسی دیگر این کار را بکنم .
یک سازمانی که از بدنه واصل خودش قطع شده و فقط از عده ای دانشجو که مشغول
تحصیل و زندگی و فعالیت های خاص خودشان هستند در خارج از کشور شان تشکیل شده
نمی توانند مدعی چنین وظیفه برای خودش باشند . بنابراین بعلت دینا میک جوان
خودش ممکن است حتی در حالت قطع از بدنه اصلی یک مدتی به فعالیت خودش ادامه
بدهد ولی این خیلی طبیعی وعادی است که خیلی سریع پمن چندسال از هدف ابتدائی
واصلی خودش کاملاً "منحرف بشود از راهش منحرف بشود . شکل سازمانی اش چیزی
 بشود "اداپته" . به نوع فعالیت های جدیدش که شاید با فعالیت های اصلی هیچگونه
ارتباطی نداشته باشد و این در واقع چیزی است که به سر جبهه ملی اروپا آمد و من
این را در مصحابه های اول و دوم قدری شرح داده بودم .

سوال : میدانید آقای شاکری نعد از اینکه این زندان ها کره بران جبهه ملی
میرفتند زندان و می آمدند بیرون و فشار رویشان بود و اینها ، اینها بصورت یک

قهرمان هایی برای مردم درآمده بودند و چقدر مردم سرخورده شد وقتی چهره های حقیقی این قهرمان ها را دیدند، از آن آقای فروهر گرفته سنجابی میدانید خیلی... میدانید مسئله این بود که این آدمها نشان دادند که واقعاً "هیچ مایه ای نداشتند" زمانی که میتوانستند کاری بکنند هیچ کار نکردند... تصمیم ها غلط، اعمال درست نبود... عکس العمل ها همه... میدانید... اصلاً"

آقای شاکری: بله، خوب در این جادو جواب باید من بدhem با اینکه حرف شما در اصل درست است. از طرفی خوب، مردم که در این چهره ها در این قهرمان ها چهره های عجیبی را کشف کردند در مقابلشان یک راه حل دیگری هم وجود داشت و چهره ای مثل دکتر بختیار بود. من که جزو آن مردم بودم من نتوانستم تشخیص بدhem که حق با بختیار است، و این اشتباهی است که بشکل خیلی خشن تری اکثریت بزرگ مردم مرتکب شدند در آن زمان، با این معنا که بجا اینکه بین این دوگره یعنی گروهی شبیه بختیار و گروهی شبیه آقای سنجابی، گروهی که راه صحیح را به آنها نشان میداد و آن قهرمان واقعی که جستجو می کردند در بین آنها پیدا میشد بجا اینکه به اینها گوش کنند و به راه آنها بروند درست به آن طرفی رفتند که آقای سنجابی رفته بود. پس در اینجا تقصیر و مسئولیت کار اگر بیشتر از آن چیزی که متوجه رهبران جبهه ملی است متوجه خود مردم نباشد لاقل مسئولیت باید به تساوی تقسیم بشود بین رهبران جبهه ملی و مردم. منتهی مسئله در اینجا است که آن چیزی که باعث میشود رهبران جبهه ملی این اشتباه را بکنند درست همان چیزی است که باعث شده رهبران جبهه ملی، با این شکل در بیان چون آقای سنجابی یک زمانی در جوانیش در یک شرایط خاصی وزیر دکتر مصدق شده هیچ دلیلی ندارد که ایشان رهبرسیاسی خوبی باشد. آقای دکتر مصدق همکاران دیگری داشته مسن تر از آقای سنجابی یا جوانتر از آقای سنجابی. این رهبرها باید و خیلی کسان دیگری که آن زمان کسی نا مشان را نمی شناخت می باید در یک شرایط به محک تجربه و کار و فعالیت چندین و چند ساله بخورند تا هم مردم یا دیگرند و رهبرانشان را انتخاب بکنند هم آنها یا دیگرند که چطور کار بکنند که مورد قبول مردم قرار بگیرند و موئثر باشند در امور و همین که اگر کسانی لیاقت رهبری ندارند در طی فراز و نشیب های کار و مبارزه خود بخود حذف بشوند. اما از آنجایی که راه هرگونه مبارزه دموکراتیک بسته شده بود این محک ها از بین رفت. و هر کسی که یک روزی عنوان همکاری دکتر مصدق بهش خورده بود یک عنوانی برای رهبری کسب کرده بود الی الابد، در صورتی که رهبری چیزی نیست که با این شکل به وجود بیاید و قابل قبول باشد اصلاً. اگر جبهه ملی بجا یک کنگره دوکنگره یا سه کنگره داشت مسلمان "خیلی از این آقایان جای خودشان را ناچار ببودند که به یک عده دیگری بدهند و این مکانیزم "سلکسیون" دموکراتیک که در دمکراسی های غربی مانند بینیم دقیقاً همین نقش را بازی می کند، یک "می لیتان" جوانی که در سن

بیست سالگی شروع میکند به شرکت در فعالیت های سیاسی ، از صافی های بسیار متعدد در مسئولیت ها و سمت های بسیار متعدد طی سالها باید بگذرد تا یک روزی در " اشل " ملی ععنوان یک رهبر درجه ۲ یا درجه سه قبول بشود و بعد امتحان های دیگری بدهد تا به رهبری درجه یک برسد . ولی وقتی که این صافی ها همه ازکار افتاد و مکانیزم ها همه ازکار افتاد یک کسی پیسو میباشد ممیز سفید میباشد به عنوان یک مرد پیر مجرب یا یک زن پیر مجرب کار کشته ای با و نگاه می کند در صورتی که او تجربه ای نکرده فقط زندان رفته است وزندان رفتن تجربه نیست ، یک تجربه است زندان رفتن . برای یک نویسنده ، خوب می تواند یک الهامی باشد رمان های مهمی راجع به زندانش بنویسد ولی برای یک مرد سیاسی لزوما " تجربه سازنده ای نیست .

سؤال : شما الان فرمودید که خود شما هم بختیار را تشخیص ندادید در آن موقع منظورتان چی بود .

آقای شاکری : منظور من این بود که ما طی ۲۵ سال یا دیگر فتره بودیم که فقط منفی باشیم . بنابراین ، دولت های زمان شاه را که بطور مطلق از یک موضع منفی رد می کردیم ، نه اینکه حق با ما نبود ولی اینقدر اینکار برای ما آسان شده بود که ما حتی زحمت این را به خودمان نمیدایم که ولو خیلی سطحی برنامه های این دولتها را آنالیز بکنیم ، تحلیل بکنیم ، لااقل فرق آموزگارها هویدا را آنالیز بکنیم فرق شریف امامی با آموزگار ، در حالیکه با همه اینکه این دولتها فرمايشی بودند ، دستوری بودند خط کلی شان در یک جهت بود یعنی بهره حاصل مبتنی بر اصول قانون اساسی تشکیل نمیشدند مغذلک روش و سلیقه شریف امامی با آموزگار تفاوت هائی دارد که در سرنوشت مملکت تاثیر میگذارد هر کدامش . روش و سبک کار آموزگار که یک تکنوقرات به معنای واقعی بوده و بعدها ما این را مجبور میشویم کشف بکنیم با آقای هویدا بکلی متفاوت است این تفاوت ها را باید ما می شناختیم و تحلیل می کردیم درست بخاطر همین دچاریک منفی با فی و کوربینی میشویم که وقتی دکتر بختیار نخست وزیری را قبول میکند از طرفی اصلا " شرایط واقعی " سوسیوپولتیک " جامعه ایران را در آن لحظه درنظر نمی گیریم ، چون نمی شناسیم و نمی توانیم پیش بینی بکنیم که این شرایط چه نتایجی را می توانند بیار بیا ورن . از طرف دیگر چون دچار این حالت منفی با فی شده ایم که هرگونه شرکت فعال در چهار چوب آن رژیم را رد می کنیم شرکت دکتر بختیار را هم رد می کنیم یعنی با برخوردهای خیلی سطحی تصمیم می گیریم و درنتیجه دچار اشتباه می شویم . این اشتباهات و این طرز فکر و این طرز برخورد مسائل سیاسی ناشی از یک بی تجربگی است که خود این از ادامه

بکار " اوپوزیسیون " در طی یک ربع قرن سرچشمه میگیرد وقتی یک کسی همیشه عادت کرد " اوپوزیسیون " باشد اصلاً" راجع به حکومت کردن نمی تواند فکر بکند و سران جبهه ملی هم نمی توانستند فکر بکنند، مردم هم نمی توانستند فکر بکنند که حکومت کردن چی هست یعنی مخالفین رژیم سابق هیچوقت نمی توانستند فکر بکنند که حکومت کردن چی هست چه مسئولیت هایی دارد چه زحماتی دارد چه مشقاتی دارد و چه مقتضیاتی دارد آنها هی هم که یک زمانی وزارت ووکالت و اینها کرده بودند حالا یا بعلت پیری یا بعلت اینکه ۲۵ سال آنها هم در " اوپوزیسیون " بودند آنها هم قادر نبودند راجع به این مسئله فکر بکنند . فقط قادر بودند فکر بکنند که مخالفت چی هست . خوب ، در بین آنها بودند آدمهایی که بهر دلیل به دلیل شخصیت خاص خودشان یا بدلیل فعالیتهاي خاصی که بهر حال در این دوره کرده بودند و به آن ادامه داده بودند ولو در سطح وزارت و نخست وزیری و اینها نبوده ، در خودشان به اندازه کافی یک " پوتانسیلی " را برای بعده گرفتن مسئولیت های مملکتی حفظ کرده بودند نمونه این آقای صدیقی و آقای بختیار شاید بودند اشخاص دیگری نظریشان . اگر این استثنایات ، استثنایات در چنین لحظه ای هنوز وجود دارند و پا به میدان میگذارند واقعاً " این یک استثناء است و جزو اعجاز است ولی بقیه قادر نیستند اینها را بفهمند و این علت پدیده ایست که اتفاق می افتد یعنی بین آنها و بین سایر دولتانشان و با مردم شکاف عمیقی بوجود می آید . و این چیزی است که الان باید سعی کرد این بار اوپوزیسیون ملی دچار آن نشود در حالیکه اگر یک قدری دقت بکنیم می بینیم در بین خیلی از عناصری که قدیم منتبه به جبهه ملی بودند یا عناصر چپی که تمايلات ملی و دموکراتیک بیشتری دارند این بیماری این عارضه هنوز بشدت وجود دارد یعنی وقتی با یک گروه یا یک جریان " اوپوزیسیون " روبرو میشوند که یک " الترناتیو " حکومتی ارائه میدهد و میگوید ما میخواهیم بعنوان ایرانی حکومت کنیم و اینها می بینیم پرنسیپها و برنامهای ما است . اول شروع می کنند به عیبجوئی و انتقاد ، چون اصلاً قابل تصور برایشان نیست که اوپوزیسیون هم یک روزی ، دموکراتها هم یک روزی حکومت بکنند و بسیاری شان هم اصلاً این دوره راندیده اند چون در زندگی شان چنین تجربه ای را نداشته اند و غالباً " سنشان اجازه نمیدهد که آن دوره های را بخاطر بیا ورنده که حالا خواه دکتر مصدق نخست وزیر بوده خواه قبل از آن . بطريق اولی مستوفی الممالک یا مشیرالدوله نخست وزیر بودند اصلاً اینها را مانند بخاطر نداریم در تاریخ خوانده ایم مال مصدق را مانند بخاطر نداریم یک مقدار این جوانترها آنرا هم بخاطر ندارند . بنابراین ، آنها فکر می کنند که ایران ساخته شده برای اینکه یک عده یا آخوند یا چکمه پوش حکومت بکنند و یک آدم خوب فقط مخالفت بکنند و خوبی هم در مخالفت است و این یک " مانتالیته " ایست که بوجود

آمده و باید با این مبارزه کرد باید این " مانتالیته " را آنالیز کرد و بهش
برخورد عملی و تئوریک کرد و در سخنرانی که من در کلن هفته پیش یعنی شنبه
پیش کردم اتفاقاً " بیشتر روی این موضوع تکیه کردم .